

# اچْنُهاد

## ۹

# سپاست

## از دیدگاه امام خمینی(ره)

در گفتگو با:

حضرات آیات و حجج اسلام

- حجۃ‌الاسلام و‌المسلمین سید نور الدین شریعتمدار جزایری

- حجۃ‌الاسلام و‌المسلمین سید محمد موسوی خوئینی‌ها

- آیت‌الله محمد حسن احمدی فقیه یزدی

---

گفت و گوی این شماره به اندیشه‌های حضرت امام اختصاص دارد؛  
اگر حضر تعالی مطلب خاصی در مورد شخصیت حضرت امام دارید، لطفاً  
بیان بفرمایید؟

شروعتمدار جزایری: قبل از ورود به مطلب، لازم به یادآوری است که این برنامه‌ها و تحقیق‌ها و مصاحبه‌ها همه از برکت وجود امام است. این مجله نیز از یک بُعد، از برکت وجود خود امام است و می‌توان گفت یک قطره از دریای نوآوری ایشان در فقه و اصول و دیگر اندیشه‌های امام است. امام همه چیز را برای ما تازه و نوکرده است؛ اصل حکومت، اصل سیاست و بُعد سیاسی اسلام و این تولد تازه‌ای که برای زندگی مسلمانان نه تنها در ایران؛ بلکه در تمام دنیا به وجود آمده، در اثر اندیشه‌های نو امام در فقه و اصول و فلسفه و... است.

هنگامی که انسان آثار امام را مطالعه می‌کند، احساس می‌کند که آثار امام، ادامه جریان بزرگ فقه و فلسفه اسلامی است که ریشه در تفکرات شیخ مفید و سایر علمای شیعی دارد و از سوی دیگر، ابعاد تازه‌ای در اندیشه امام یافت می‌شود. آیا هنگام بررسی عقاید امام، باید آن را به گونه‌ای تحلیل کرد که ادامه مباحث گذشته باشد و یا اینکه از طرحی تازه باید صحبت کرد. و اگر از طرح نو صحبت می‌شود، چه نسبتی با گذشته دارد و به طور کلی ویژگیهای این طرح نو چیست؟

شروعتمدار جزایری: از یک طرف، نوآوری در اندیشه‌های امام، در حرکت علمی ایشان، در مبانی فقهی و اصولی و دیگر اندیشه‌های معظم له وجود دارد و از طرف دیگر، تقید ایشان به فقه سنتی و علوم سنتی را نمی‌توان انکار کرد و گفت که نوآوری‌های ایشان جدا از فقه و علوم سنتی است؛ بلکه می‌توان گفت این نوآوری‌ها از همان جاریشه گرفته است. اصل نهال اندیشه امام در فقه و اصول گذشته بوده؛ لیکن امام این نهال را پرورش و رشد داده و بر شاخه‌های آن افزوده است. در حقیقت، میان

اندیشه‌امام راحل و سایر فقهاء، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی آنچه در اندیشه‌های امام هست، جزئی از آن - البته با کم و زیاد - در فقهای گذشته نیز وجود دارد؛ اما آنچه در اندیشه‌امام هست، در اندیشه گذشتگان نیست. به طور کلی اگر بخواهیم موضوع ویژگیهای مبانی اندیشه‌ای امام را بررسی کنیم، باید آن را در دو بخش توضیح دهیم:

اول، دیدگاه عمومی امام نسبت به فقه و اصول گذشته؛ دوم، ارائه برخی از مصاديق و نشان دادن بخشی از مبانی فقهی و اصولی امام که تحولاتی در نظریات فقهی ایجاد کرد؛ هم در اجرا و هم در عمل به فقه که نتیجه آن، همان انقلاب و جمهوری اسلامی است.

اما در بخش اول، یعنی دیدگاه عمومی ایشان نسبت به فقه؛ موضوع غنی بودن فقه شیعه و جامع بودن و کامل بودن آن است که ایشان سفارشات مخصوصی نسبت به فقه و فقهها در این موضوع دارند. البته این سفارشها در گفته‌های فقهای قبلی و آیات و روایات هم موجود است؛ اما از ویژگیها و نوآوری‌های امام در این بخش، تأکید ایشان بر غنی بودن فقه شیعه است که بیان می‌کنند فقه شیعه می‌تواند در تمام ابعاد زندگی دارای اثر باشد و تمام نیازمندی‌های افراد بشر را در حالات فردی و برخوردهای اجتماعی برآورده ساخته و سعادت و سرفرازی دنیا و آخرت را تضمین نماید. و بر این اساس، یک عالم باید دانا به تمام احوال زمان خود باشد و بتواند مشکلات اجتماع را بفهمد و برای علاج آنها راه و اندیشه داشته باشد. این ویژگی در بخش اول؛ یعنی دیدگاه عمومی ایشان نسبت به فقه است که فقهای دیگر ندارند و به این وسعت و گسترش به فقه نگاه نمی‌کنند.

آنها به اهمیت فقه و جنبه عبادی فقه توجه داشته و بر جنبه‌های فردی آن و علاج و درمانی که فقه برای حالت فردی دارد و می‌تواند فرد مسلمان را به سعادت برساند و معنویات را در او تقویت نماید تأکید

می نمودند؛ اما جنبه های اجتماعی فقه را در نظر نداشتند؛ بلکه به تعبیر شهید صدر که باز الهام از امام است، فقهای قبلی در دیدگاه خود به فقه فردگرا بودند تا جایی که در استنباط قضایای شرعیه، فرد را در نظر می گرفتند و هیچ وقت نظر به جامعه و اجتماع نداشتند و برای حل مشکلات مردم و اجتماع آنها چاره جویی نمی کردند. آنها بی که به فکر حل مشکلات می افتدند، یک فرد مسلمان را در نظر می گرفتند، مشکل او را بررسی می نمودند و برای چاره جویی درمان آن را بیان می کردند. برای مثال، در مورد بانکداری قبل از انقلاب، آن دسته از علماء که می خواستند مشکل معاملات بانکی را حل کنند، این مشکل را از جهت فردی آن در نظر می گرفتند و می گفتند که بانکهای فعلی برخلاف اسلام است. اگر مسلمانی بخواهد با بانک سروکار داشته باشد و کار او حلال باشد، باید با رئیس بانک، عقد جدیدی بینند و مصالحه کند. آنها راهکارهایی را در نظر می گرفتند که تنها فرد بتواند مشکل خود را حل کند. اما امام، قضیه فرد نگری را از چهره فقه زدودند و گفتند؛ فقیه در مقام استنباط نباید حالت فردی را در نظر بگیرد. و برای آن علاج فردی بکند؛ بلکه باید جامعه و اجتماع را در نظر بگیرد برخوردهای درونی افراد را با یکدیگر بررسی کند و برای آنها درمان گروهی و اجتماعی در نظر بگیرد. لذا برای همین قضیه بانک، بعد از انقلاب کارشناسان اسلامی نشستند و راه حل پیدا کردند. راه حل برای تمام افراد جامعه و یک درمان گروهی و اجتماعی؛ حالا یا از طریق مضاربه و یا وکالت در عقود شرعیه. به هر حال خواستند مسئله بانک را از طریق قانونی کلی، حل کنند. البته این یک نمونه از فردگرایی در فقه بود. نمونه دیگر در علم اصول، در مورد احکام شرعی است. حکم شرعی را فقهای دیگر، از باب خطاب شخصی تلقی می کردند. لذا در خیلی از مسائل گیر می کردند و می گفتند که شخص غافل را نمی شود خطاب کرد همچنین در مورد جاہل به جهل مرکب

فقهای قبلی احکام شرعی را شخصی قرار می‌دادند و به مشکل برخورد می‌کردند. اما امام در علم اصول، احکام شرعی را به شکل قانونی و کلی تلقی کردند و گفتند؛ حکم شخصی، خطاب شرعی نیست؛ بلکه قانون کلی الهی است که برای تمام افراد بشر به عنوان قانون کلی جعل شده است. در دنیای امروز همه احکام به طور کلی وضع می‌شود و هیچ کدام از قوانین به شکل شخصی وضع نمی‌شود که تک تک افراد را مورد خطاب قرار دهد تا در مورد غافل و جاهل به مشکل برخورد کنیم و بگوییم غافل و جاهل را نمی‌شود مورد خطاب قرار داد قانونگذاران می‌نشینند و یک قانون کلی جعل می‌کنند که شامل همه افراد می‌شود. حال، آنکسی که جاهل و یا غافل است؛ مختص به خود آن شخص است که باید با او به صورت خاص برخورد کرد. امام نیز احکام شرعی را این چنین در باب اصول تلقی کردند. وقتی که احکام، کلی شدند، دیگر نمی‌توان گفت که غافل را نمی‌شود خطاب کرد؛ بلکه قانون برای همه است و برای تمام افراد وضع شده است؛ عالم باشند یا غافل یا جاهل. از برکت این نگرش، این نتیجه حاصل می‌شود که فردگرایی از فقه جدا می‌شود. این قضیه خیلی از مسائل را حل می‌کند. خیلی از احکام و قواعدی که در فقه و اصول است، محورش بر این مسئله است که آیا قضیه فردی است یا کلی. به عنوان مثال، آیا در مسئله لاضر، ضرر شخصی است و یا نوعی و همچنین در لاحرج، لاحرج شخصی برداشته شده است یا لاحرج نوعی و کلی. اگر در موردی ظن و یا علم حجت شد، ظن و علم شخصی است و یا کلی در هر صورت، اگر ما جنبه فردگرایی را در فقه و اصول در نظر بگیریم، دارای یک سری اشکالات می‌شویم؛ ولی اگر جنبه عمومی را در نظر بگیریم، بسیاری از مشکلات حل می‌شوند.

یکی از موارد دیدگاه عمومی امام به اصول و فقه، قضیه نگرش اجتماعی به فقه است که نوآوری در فقه و اصول بود؛

دومین مورد از نگرش، امام غنی بودن فقه و توجه دادن فقها به این امر بود که سرمایه بزرگی از فقه را نزد خود دارند. فقه یک منبع سرشار از قانون و هدایت در زندگی این دنیا و سعادت در دنیای دیگر است. در اینجا از صحیفه نور نمونه‌ای را ذکر می‌کنم. امام فرموده‌اند: یکی از مسائل بسیار مهمی که بر عهده علماء، فقها و روحانیت است، مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه منحص بر شرق و غرب و مبارزه با سیاستهای اقتصاد سرمایه‌داری و اشتراکی در جامعه است.\*

امام در این سخن، مبارزه با سیاستهای اقتصادی رایج و باطل را بر عهده فقه قرار داده‌اند؛ یعنی ایشان گسترشی در فقه و اصول می‌دهند که از بطن این علوم، بتوانیم با اقتصاد سرمایه‌داری و کمونیستی مبارزه کنیم. باز ایشان در جای دیگر فرموده است که فقه شیعه، غنی‌ترین فقهی است که در دنیا موجود است. قانونی است که با زحمت علمای شیعه به اینجا رسیده است. غنی‌ترین قوانین است. در دنیا قوانینی به این غنا نیست. قوانین دیگر که آسمانی بود، غنی بوده؛ اما به ما نرسیده است. آنها بی که زمینی است، اهل زمین درست کرده‌اند، به اندازه ادراکات زمینی است. که روایت شده است که اگر گنجشکی مغز انسان را بخورد، سیر نمی‌شود که با این مغزها درست شده آنها بی که مغزشان درست کار می‌کند و آنها بی که درست کار نمی‌کند اطلاع ندارند\*\*

این دیدگاه عمومی امام، علماء را به غنای فقه توجه می‌دهد. این یک دیدگاه تازه است که البته در فقهای دیگر هم بوده؛ اما به این گسترش که فقه بتواند تمام مشکلات را حل کند و با اقتصاد دو بلوک شرق و غرب مبارزه کند؛ چنین دیدی نبوده است. دیدگاه ویژه امام نسبت به فقه است که می‌گوید هیچ مشکلی نیست، مگر این که فقه می‌تواند آن را حل کند. اما بخش دوم، نشان دادن نمونه‌هایی از مبانی فقهی و یا اصولی امام در

\* - صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۲۸.

\*\* - صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۵۸.

مقایسه با آرای گذشتگان است تا هم نسبت آن با گذشته مشخص شود و هم نوآوری اندیشه‌های امام معین گردد. یکی از آنها نظریه ولايت فقیه است که ریشه تاریخی دارد و در آثار گذشتگان بوده است. اگر به طور مختصر بخواهیم سیر تاریخی آن را بررسی کنیم، می‌بینیم که در کتاب «مقنعة»، گسترۀ ولايت فقیه را در زمان خودشان نسبت به بعدی‌ها گسترش یشتری داده است. ایشان فرموده که فقهای اهل رأی که صاحب عقل و فضل باشند، می‌توانند متولی آنچه سلطان عادل متولی آن است شوند. منظور از سلطان عادل، امام معصوم است که خودشان به آن تصریح می‌کنند. ایشان می‌فرماید، آنچه امام سرپرستی می‌کند، فقیه سرپرستی می‌کند. پس از شیخ مفید کسی که تصریح به نیابت عامه فقه کرده، محقق کرکی است. بعد ملام محسن فیض کاشانی است. بعد نراقی است تا می‌رسد به صاحب جواهر که نسبت به گسترۀ ولايت فقیه، دیدگاه باز و وسیعی دارد که از یک نظر، از دیدگاه امام وسیعتر است. صاحب جواهر معتقد است که فقیه می‌تواند جهاد ابتدایی به راه بیندازد. برخلاف امام، صاحب جواهر عقیده دارد فقیه مانند امام معصوم است، مگر در ویژگیها و مختصات امامت و حالات شخصی. وی نیابت فقیه را در تمام ابعاد و زوایای سرپرستی قرار داده است و در کتاب زکات می‌فرماید: فقیه می‌تواند زکات را طلب کند؛ چون نیابت او تمام است و هر جایی که امام حق تصرف دارد. فقیه هم حق تصرف دارد؛ زیرا اطاعت از فقیه، اطاعت امام است. صاحب جواهر در این مورد سه دلیل می‌آورد؛ سنت، اجماع و دلیل عقل. در سنت، خصوصاً اطلاق ادله حکومت بخصوص روایت نصب که از صاحب امر (عج) صادر گردیده است، فقیه را جزو اولی الامر قرار داده که اطاعت از او بر ما واجب است: امام خمینی (ره) عقیده دارد در روایاتی که فقیه برای سرپرستی امت منصوب شده است اولی الامر است؛ آن اولی الامری که اطاعت از او، بر مردم واجب و لازم است.

---

دلیل دوم اجماع ...

دلیل سوم دلیل عقل است...

احتیاجی که به فقیه در موضوعات داریم، از نظر عقلی، بیشتر از احتیاج به فقیه در احکام شرعی است؛ زیرا اصولاً آنچه در بحث ولایت است، ولایت موضوع است و در افتاده بحثی وجود ندارد. هیچ کس پیدانمی شود که افتاده از فقیه بگیرد و بگویید فقیه حق افتاده، ندارد. حق افتاده بحث شرعی، از واضح ترین حقوق فقیه است و هیچ کس آن را انکار نکرده است. آنچه مورد اختلاف است، اطاعت فقیه در موضوعات است و صاحب جواهر می گوید؛ نیاز ما به فقیه، در موضوعاتی است که در ارتباط با شرع هستند و این نیاز، بیشتر از نیاز ما به حکم شرعی است.

نظر صاحب جواهر از ولایت فقهی بازتر و گسترده‌تر از دیدگاه امام است؛ ولی ویژگی خاص امام، در نگرش خاصی است که به این مسأله، جهت و معنای جدیدی می‌بخشد.

به هر حال، اوج نظریه ولایت فقیه که از لحاظ تاریخی از زمان شیخ مفید طرح شده، در زمان صاحب جواهر است. اولین فقیهی که برای اثبات ولایت فقیه، دلیل عقلی می‌آورد، علامه حلی است در کتاب «تذكرة» و «منتهمی». سپس فقهای پس از علامه بویژه محقق کرکی و نراقی برگسترۀ ادله ولایت فقیه افروزند و آن را توسعه دادند. اما امام وقتی در کتاب بیع به ولایت فقیه می‌رسد، به بحث ولایت فقیه، ویژگی خاص می‌دهد. اگرچه گسترش دید صاحب جواهر بیشتر از امام می‌باشد؛ لیکن ویژگی که در دیدگاه امام است، تشکیل حکومت است که صاحب جواهر از آن سخن نگفته است.

امام وقتی به ولایت فقیه می‌رسد، بحث از حکومت می‌کند و می‌فرماید:

اسلام که آمده، برای تأسیس حکومت عادله است. اسلام حکومتی را

تأسیس می‌کند که نه استبدادی است که با هواهای نفسانی یک شخص اداره شود و برخاسته از تمایلات شخصی یک فرد باشد و نه مشروطه و نه جمهوری است که از قوانین بشری نشأت گرفته باشد؛ بلکه حکومتی است که در تمام ابعاد خود از قوانین الهی سرچشمه می‌گیرد. در اینجا نمی‌خواهم به بررسی ولایت فقیه از دید امام پردازم و مطالبی را که امام در ارتباط با آن بیان کرده است، مطرح نمایم؛ بلکه منظور، ویژگی دیدگاه امام و تفاوت آن با گذشتگان است. اگر چه در زمان صاحب جواهر، گسترۀ ولایت فقیه به اوچ خود می‌رسد؛ اما صاحب جواهر معتقد به تشکیل حکومت نیست. برخلاف امام که می‌گوید این، فقیه است که باید تشکیل حکومت بدهد و صلاحیت دارد که ولایت مسلمین را در دست بگیرد و می‌گوید: اگر یکی از فقهاء بتواند تشکیل حکومت بدهد، بقیه باید از او پیروی بکنند و اگر یکی به تنها یعنی نمی‌تواند، همه باید دست به دست هم بدهند و حکومت را تشکیل بدهند. ایشان در ولایت فقیه، قضیه حکومت را پیش می‌کشد که ویژگی خاص امام است. مورد دیگر، بحث تقیه است. تقیه دو نوع است تقیّد خوفی و تقیّه مداراتی. این دو قضیه در فقهاء گذشته هم بوده است نوآوری امام در این قضیه، هم در تقیه خوفی است و هم در تقیه مداراتی. اما ویژگی امام قدس سرۀ در تقیه خوفی، این است که فقهاء دیگر می‌گویند؛ هنگامی که خوف بر جان و یا مال باشد، انسان می‌تواند عمل به وظیفه شرعی نکند و برای حفظ جان و آبروی خود، از عمل به وظیفه شرعی صرف نظر کند. آنها می‌گویند؛ انسان مؤمن از کعبه یا قرآن بالاتر است که در روایت هم داریم که احترام مؤمن از کعبه و یا قرآن بالاتر است. اما امام در تقیه خوفی فرموده‌اند احکام دو قسم است؛ قسم اول؛ احکام جزیی؛ مانند: کیفیت نماز، وضو و غسل و مانند اینها که در حال خوف بر جان و مال می‌توانند سر را مسح کند یا تمام سر را فرقی نمی‌کند این احکام را اگر خوف از جان باشد، می‌توان عوض کرد؛

قسم دوم؛ احکام مهم و اصلی اسلام؛ مانند: حفظ نظام اسلام و اصل مذهب و مانند اینها که امام می فرماید؛ اگر احکام ضروری و مهم و اصل نظام در خطر باشد، نباید تقدیم و سکوت کرد. مثلاً در حمله رژیم طاغوت به مدرسهٔ فیضیه، در سالروز شهادت امام صادق علیه السلام که قرآنها پاره شد و طلاب زخمی و مجروح شدند و به شهادت رسیدند، خیلی از علماء عقب نشینی کردند؛ زیرا فکر نمی کردند که به مهد علم و مرکز حوزه علمیه حمله شود و خون طلاب در مدرسهٔ فیضیه به زمین ریخته شود. امام اعلامیه بسیار تندی صادر نموده و همگان را به مبارزه با رژیم طاغوت دعوت کردند و در آن اعلامیه بیان کردند که جای تقدیم نیست و جمله‌ای را که از ایشان مشهور است بیان کردند: «تقدیم حرام است ولو بلغ ما بلغ». عده‌ای گفتند در اینجا وظیفهٔ ما تقدیم است؛ اما امام برخلاف این، نظر داد. امام گفت؛ در جایی که به قرآن اهانت شود و به مقدسات حمله شود، تقدیم حرام است که از این لحظه، آرا و نظریات امام در ارتباط با تقدیم خوفی با دیگر علماء متفاوت است.

از اینجا می شود بایی را باز کرد در امر به معروف و نهی از منکر که باز در اینجا دیدگاه ایشان با دیگران متفاوت است. در امر بمعروف و نهی از منکر، علماء شرایطی را ذکر کرده‌اند، مانند: تأثیر امر به معروف و اینکه خوفی در کار نباشد. فقهاء دیگر، این موارد را از قبیل شرط وجوب قرار دادند؛ مثل: استطاعت در حجّ؛ یعنی اگر شرایط موجود بود، واجب است. اما امام اینها را از قبیل شرط واجب قرار داده‌اند که باید آنها را تحصیل کرد و به دست آورد؛ مانند: تحصیل طهارت در نماز. کسی که در اول وقت وضو ندارد، نمی تواند بگوید چون وضو ندارم، نماز نمی خوانم؛ بلکه باید به دنبال تحصیل وضو برود. ایشان می فرماید؛ تحصیل شرایط امر به معروف و نهی از منکر واجب است؛ یعنی مسلمان باید شرایط را

ایجاد کند ایشان در کتاب «تحریر الوسیله»<sup>\*</sup> می‌فرمایند؛ اگر در سکوت علمای دین، ترس این باشد که منکری معروف شود و بالعکس، مسلمانان باید اقدام کنند؛ اگرچه بدانند اثری ندارد. این است نوآوری امام-فقهای دیگر گفته‌اند که امر به معروف و نهی از منکر، وقتی واجب است که بداند تأثیر داشته باشد، برخلاف امام. و باز امام می‌فرماید اگر در سکوت علماء، تقویت ظالم و تأیید او باشد، سکوت حرام است؛ حتی اگر با عدم سکوت، رفع ظلم نشود که این نیز یک نوآوری است، یعنی اگرچه مؤثر نباشد، باید اقدام کرد.

در تقیه مداراتی علت تقیه، ترس از مخالفین نیست؛ بلکه برای ایجاد وحدت و جلب قلوب آنها انسان موظف است اعمالش را مطابق نظر آنها قرار می‌دهد. البته فقهای دیگر نیز همین را می‌گویند و در روایتی از امام صادق علیه السلام هم این دستور را داریم. اما برداشتی که امام دارند، با دیگر فقهاء متفاوت است. دیگران می‌گویند؛ فقط یک شرکت خشک و خالی باید باشد. حتی بعضیها می‌گویند حمد و سوره در نماز جماعت باید خوانده شود؛ اما امام قائل به اقتدائی حقیقی است و می‌فرماید که شرایط نماز جماعت تا جایی که ممکن است باید رعایت شود. ایشان می‌گوید؛ در مسجدالحرام و مسجدالنبی نیاز به مُهر در نماز نیست و نمازشان صحیح است. عقیده امام در تقیه مداراتی، باعث یک وحدت عظیمی در بین مسلمین شده و دلهای مسلمانان را از مذاهب دیگر به سوی شیعیان و بویژه ایرانیان متمایل کرده است. در سفر حج، می‌دیدم که مسلمانان دیگر کشورها می‌گویند ما در گذشته فکر می‌کردیم که ایرانیها از نماز گریزان هستند و نماز نمی‌خوانند؛ اما حال ملاحظه می‌کنیم که آنها نماز می‌خوانند... این است نتیجه عقیده امام در موضوع تقیه مداراتی که باعث نزدیکی دلهای مسلمانان با یکدیگر شده است.

\* - تحریر الوسیله: ج ۱، ص ۴۳۷

مورد دیگر، فرضه حج است که امام با ویژگی خاصی در مکتوبات  
فقهی و سخنرانیها و اعلامیه‌های خود، آن را بیان کرده است. دیگران،  
حج را از دید عبادی اعتقادی و دیگر مزایایی که در آیات و روایات آمده  
است، نگاه می‌کنند. اما امام با در نظر گرفتن تمام این مزایا که در حج است،  
بالاترین امتیاز آن را بعد سیاسی و اجتماعی آن می‌داند و حتی در کتاب  
فقهی خود (که برای امور سیاسی هم نوشته نشده است)، بعد سیاسی حج  
را تذکر می‌دهند. در کتاب بیع<sup>\*</sup> می‌فرماید: در حج ابعاد اجتماعی و  
سیاسی در ارتباط با زندگی و معیشت دنیاست که مسلمانان از آن غافل  
مانده‌اند؛ بویژه اجتماعی بزرگ از مسلمانان در محیط وحی و مرکز ظهور  
اسلام پیدا می‌شود. متأسفانه مسلمانان از برکات این اجتماع غافل ماندند  
که هیچ دولت و ملتی هر چند کوشش زیاد نماید و پولهای زیاد خرج کند،  
نمی‌تواند این اجتماع عظیم را برگزار کند. اگر مسلمانان رشد سیاسی و  
اجتماعی داشتند، می‌توانستند در اجتماع حج، بسیاری از مسایل مبتلا به  
خود را با تبادل افکار و تفاهیم و اندیشه در نیازهای سیاسی و اجتماعی  
خود، حل کنند.

مورد بعدی، درباره احیای نماز جمعه است که تا قبل از انقلاب نیز  
بوده، اما یک عبادت خشک و خالی بود. امام به این قضیه نظر دیگری  
داشت و بعد سیاسی آن را زنده کرد. در روایتی از امام هشتم علیه السلام  
درباره علت دو خطبه داشتن نماز جمعه آمده که یک خطبه برای این  
است که، حمد الهی و معنویات را در مردم ایجاد کند و دیگری هم برای  
حل مشکلات مسلمین و اطلاع مسلمانان از آنچه در بلاد مسلمین  
می‌گذرد، که اشاره به بعد سیاسی نماز جمعه است.

مورد دیگر از ویژگیهای امام، نگرش امام بر قاعده لاضر است.  
اندیشه امام در مورد این قاعده با اندیشه دیگر علماء تفاوت بسیار دارد و

\* - جز: دوم، صفحه ۴۶۰

ویژگی نظریه امام را در ارتباط با این قاعده به روشنی لمس می‌کنیم. اندیشه دیگر فقهاء- هر چند اندیشه‌های گوناگون دارند- در مورد این قاعده این است که می‌گویند این قاعده برگشت به حکم اولی شرعی مانند نفی حکم ضرری دارد، نهی از ضرر رساندن به دیگران؛ اما امام در بررسی این قاعده، نظریه تازه‌ای را ارایه دادند و گفتند که نفی ضرر، حکم سلطانی و حکومتی است. پیغمبر از جهت اینکه حاکم بر مردم بوده و در رأس حکومت قرار گرفته، این حکم را صادر نموده است. پیغمبر سه منصب دارد: ۱- منصب نبوت؛ ۲- منصب قضاوت؛ ۳- منصب حکومت. نبوت یعنی خبرسانی از خداوند که فقط پیامبر واسطه بین خدا و خلق است. قضاوت برای رفع خصومت و منازعات بین مردم و حکومت، برای اداره امور سیاسی مسلمانان است. که خداوند این سمت را نیز به پیامبر عنایت کرده است. زمانی که شخصی به نام «سمره» درخت خرمایی در خانه انصاری داشت و بدون اجازه وارد می‌شد، حاضر نشد اجازه بگیرد یا از درخت صرفنظر نماید و مقصودش ضرر رسانی به انصاری بود، پیغمبر از منصب حکومتی خود استفاده کرد و به مرد انصاری فرمود برو درخت «سمره» را از ریشه برکن و آن را جلوی او بینداز. حکم حکومتی که امام از قاعده نفی ضرر استفاده می‌کند، از ویژگیهای اندیشه‌های اوست که در حل امور اجتماعی و حکومتی می‌تواند گره گشا باشد. ویژگی که این نظریه دارد، یکی این است که فقیه می‌تواند حکم حکومتی بدهد. همان‌گونه که پیامبر حکم حکومتی می‌دهد، در نیابت از پیامبر، این حق به فقیه می‌رسد. دوم، در قضایای مشابه، فقیه می‌تواند احکام حکومتی صادر کند.

الآن دو جریان بزرگ فکری در جامعه ما شکل گرفته است که هر دو به

امام(ره) استناد می‌کنند. بعضیها نظریه امام را به طرف نظریه نصب و

بعضیها به طرف انتخاب می‌برند. نظر شما در این مورد چیست؟

شریعتمدار جزایری: آنچه که در ادراک من از اندیشه‌های امام وجود

دارد، این است که نصب و انتخاب ولی فقیه از طرف امام معصوم علیه السلام درست است و دادن اختیار به مردم نیز درست است. می‌توان گفت هر دو صحیح است. در مورد نصب که از طرف ائمه صورت گرفته و در کتاب «بیع» آمده است، در مورد مشروعتی ولایت فقیه است که قبل از انقلاب نوشته شده که با درنظر گرفتن آیات و روایات، به این نتیجه رسیده که فقیه از طرف امام منصوب است و درست است که نصب، صورت تئوری مسأله با بررسی کردن ادله است؛ منتهی قضیه حکومت و سرپرستی مردم، و دخالت در سرنوشت مردم امری است که دست خود مردم است و خود مردم هستند که باید سرنوشت خود را تعیین کنند؛ اگرچه این سرنوشت، رجوع به فقیه است و اگر مردم به فقیه روی آوردنند، فقیه؛ ولی مردم می‌شود. و اگر روی نیاوردنند، دیگر فقیه مغلول الید است و کاری نمی‌تواند انجام دهد. این دو دیدگاه، هر کدام در جای خودش صحیح است. نظریه نصب، مربوط به اصل مشروعتی ولایت فقیه است و روی آوردن مردم به فقیه، برای بسط ید و اجرای ولایت اوست.

همچنین اصل مشروعتی احزاب که ظاهراً حرفی در آن نباشد، مادام که مخالفت با نظام، مذهب و قانون اساسی نداشته باشد. اصل عقیده یا اظهار عقیده، تازمانی که عناوینی مانند: کفر، نفاق و غیره پیدا نشده، اشکال ندارد و اظهار عقیده، ممکن است باعث پرورش نظام و عقائد مذهبی گردد، نه اینکه مخالفت با اصل نظام و ضروریات دین شود.

چگونه می‌توان از رفتار و گفتار امام برای رفع مشکلات و حل مسائل

جدید، استفاده کرد.

شريعتمدار جزایری: حالات امام همه می‌تواند الگو باشد؛ اما هر کدام در شرایط خاصی صادر شده است نه اینکه به زمان خودش اختصاص داشته باشد، زمانی می‌توان آن شرایط را الگو کنیم که شرایط مشابه آن، در زمان ما پیش آمده باشد. این مسأله حتی در شخص خود

پیامبر(ص) هم بوده است. پیامبر(ص) در صلح حدیبیه با اهل مکه صلح می‌کند، حتی او را مجبور می‌کنند که اسم رسول الله پاک کنند و پیامبر می‌پذیرد. اما همین پیامبر با قهر و غلبه در زمان و شرایط دیگری به مکه وارد می‌شود و جنگ می‌کند. این دو حالات متضادی است که هر دو می‌تواند الگو باشد. برای امام هم شرایط مشابهی پیش آمد. هم قبل انقلاب هم بعد انقلاب، مکتوبات و کتابها و سخنرانیهایی دارند ما نمی‌توانیم کتابهای ایشان را پذیرفته و سخنرانیهای بعد از انقلاب ایشان را رد کنیم؛ همان طور که نمی‌توانیم سخنرانیهای ایشان را پذیریم و کتابهای ایشان را رد کنیم؛ بلکه باید بگوییم سخنرانیهای ایشان در شرایط خاصی صورت گرفته و باید شرایط را در نظر گرفت. صحبتها امام الگو هستند؛ اما باید شرایط خاص آنها را در نظر گرفت. اگر کسی بخواهد به مکتوبات یا سخنرانیهای ایشان استناد کند، باید شخصیت امام را بشناسد و شرایط خاص آن را درک کند. در آن صورت می‌تواند استناد کند.

برخی با این استدلال که مکتوبات امام دارای استدلال فقهی هستند، در تفسیر نظریه‌های امام فقط به مکتوبات قبل از انقلاب ایشان مراجعه می‌کنند، نظر شما چیست؟

شريعتمدار جزایری: هیچ تفاوتی میان سخنرانیها و کتابهای امام نیست، زیرا سخنرانیهای امام نیز مستند به ادله فقهی است. حضرت عالی امام را به سبب دیدگاه عمومی‌شان به فقه دارای نوآوریهایی در فقه دانستید پس نقش عنصر زمان و مکان در این میان چیست؟

شريعتمدار جزایری: اولاً من نگفتم که منشأ آن موارد خاصی که عرض کردم، دیدگاه عمومی ایشان به فقه است بلکه دیدگاه و مبانی امام را در دو بخش مطرح می‌کنیم ولو اینکه با هم ارتباط نداشته باشند. دیدگاه عمومی امام به فقه و اصول و ارائه نمونه‌هایی از نوآوری‌های امام از فقه و

اصول سخن اینجانب بوده است؛ نگفتم که بخش اول، علت بخش دوم است و اما عناصر زمان و مکان -که در این مورد، سمیناری هم گرفته شد- امام در این مورد مطالبی فرموده اند که در صحیفه نور چنین آمده: من معتقد به فقه سنتی و اجتهداد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم و اجتهداد در همان سبک صحیح است، ولی این بدان معنا نیست که فقه پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهداد است. مسئله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد، حکم جدیدی پیدا می کند، به آن معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی؛ همان موضوع اول از لحاظ ظاهر یا قدیم تغییری نکرده است واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می طلبد مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه کافی داشته باشد و برای مردم و جوانان و حتی برای عوام، قابل قبول نیست که مرجع بگویید در مسائل سیاسی نظر نمی دهم. عنصر زمان و مکان و حتی عرف هم در احکام تأثیر دارد، چون ما خیلی از احکام در شرع داریم که تابع عرف و عقلا هستند، مثلاً موضوعاتی مانند: بیع که می گویند خرید و فروش باید با پیمانه متعارف باشد و بیع وقتی صحیح است که با پیمانه متعارف باشد؛ یعنی دید عرف ممکن است یک بیع را صحیح بداند و دید دیگری از عرف، همان بیع را باطل تلقی کند. تا آنجا عرف و عادت مؤثر است که احکام شرع را عوض می کند و آن قدر به سیره عقلا بها داده شده است که در عرض کتاب و سنت است و حکم می آورد. بنای عقلا هم حکم می آورد؛ البته بنای عقلا در مقابل سنت نیست؛ و بلکه جزئی از سنت است حتی امّهات مسائل اصولی ما بر بنای عقلا است، مانند: حجیّت خبر واحد با اینکه عمدۀ دلیل ما در فقه خبر واحد است، بسیاری از اصولیون گفته اند نه روایات و نه آیات، بر حجیّت خبر واحد دلالت نمی کنند؛ بلکه عمدۀ دلیل در حجیّت

خبر واحد، بنای عقلا است حجیت ظاهر قرآن و سنت که دلالت ادله است، با استناد به بنای عقلا ثابت می شود. همچنین در مورد واجب شدن خمس، عرف است که می گوید یک سال که گذشت و انسان اگر درآمدی که داشت، مازاد بر سال بود، باید خمس آن را بدهد. آیه روایت دلالت بر وجوب خمس دارد؛ اما اینکه بعد از گذشت سال باید خمس داد، از عرف به دست می آید. در روایت آمده است: «خمس در مازاد بر مؤونه است». عرف است که می گوید مقصود از مؤونه، مؤونه یک سال است. همین طور در باب اختکار، صاحب جواهر و امام فرموده‌اند که فقهی می تواند نرخ گذاری بکند با اینکه در حالت عادی تعیین نرخ جایز نیست. عرف عقلا با تخصص و کار متخصص متفاوت است. مانند: تخصص دکتر و مهندس که شرع هم با آن مخالف نیست. در هر رشته تخصصی باید به متخصص آن رجوع کرد؛ اما زمانی که می گوییم عقلا؛ یعنی عرف عام، مانند عنوان مفسد و محارب که بستگی به عرف عام دارد و در زمانهای متفاوت، عرف تعریف خاصی برای آن دارد. در اینجا در حقیقت حکم عوض نمی شود، موضوع عوض می شود و با تعویض موضوع، حکم نیز عوض می شود.

### چگونه حکم ولی فقیه تابع مردم می شود؟

شریعتمدار جزائری: به نظر امام(ره)، در تعیین حکم شرعی، ولی فقیه تابع موضوع است و موضوع بایستی مشخص شود تا ولی فقیه حکم کند. موضوع را مردم معین می کنند؛ یعنی عرف عام، آنگاه ولی فقیه حکم آن را مشخص می کند. در حقیقت، تفاوت متخصصین سیاسی با عرف عام در اینجا، این است که متخصصین سیاسی قضیه را تشخیص می دهند و عرف کارساز است. یعنی کار به دست مردم می باشد و کارشناس تشخیص می دهد که مردم چه کرده‌اند. کارشناس از وضع موجود گزارش می دهد و ولی فقیه بر طبق آن، حکم می دهد. و ممکن است با تغییر دید عرف،

---

چیزهای گذشته با حال عوض شود، مثل اینکه چیزهایی بودند که در زمان پیامبر عنوان محارب و مفسد بر آنها صدق نمی‌کرد؛ لیکن در زمان ما عنوان محارب و مفسد بر آنها صدق می‌کند. مبنای حضرت امام نیز به شخصیت ایشان باز می‌گردد. آن وسعت نظری که ایشان داشته‌اند، در دیگران نبوده است و مخصوص امام بوده است.

امام به عنوان یک الگو در فقه، بارها از صاحب جواهر نام می‌برند، به

نظر شما علت آن چیست؟

شروعتمدار جزایری: در جواهر مطالعه بسیاری کرده‌ام. حداقل یک بار از اول کتاب تا آخر آن را قطعاً مطالعه کرده‌ام و چندین بار هم به طور پراکنده جاهای مختلف آن را دیده‌ام. وسعت نظر صاحب جواهر در حل مسائل مورد توجه امام بوده است. نظر امام راجع به فقه جواهری، به خاطر وسعت نظر صاحب جواهر است که گسترش فکری بسیاری داشته است. وقتی وارد یک موضوع می‌شود، آن را حل می‌کند و در آن توقف و تردید نمی‌کند، مثل مسئله حج تقیه‌ای که اگر هلال به نظر حاکم سنی ثابت شد و با شیعه متفاوت بود، چه باید کرد؟ علمای قبل از صاحب جواهر با دید فردی که داشتند، می‌گفتند؛ حاجی باید تنها و جدای از جمع مسلمانان، اعمال خود را طبق مذهب شیعه انجام دهد، اما صاحب جواهر مسئله را حل کرده و می‌گوید از آنجاکه تقیه در احکام شرعی جایز است، تقیه در اینجا هم جایز است و حج تقیه‌ای درست است. فقهای بعدی نیز همین نظر را داده‌اند و منظور امام از فقه جواهری، استدلال قدیم و وسعت نظر و دید باز در بررسی مسایل است که ضامن پویایی فقه است؛ یعنی در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و وسعت نظر صاحب جواهر، مورد نظر خاص حضرت امام(ره) بوده است.

تاکیداتی که امام راجع به فقه جواهری می‌فرماید و در وصیتنامه ایشان نیز آمده است، مربوط به همین است که علماء و فقهاء آینده را به همین

سمت هدایت می کند؛ یعنی با وسعت نظر، مسائل جدید را بررسی کنند.  
بررسی نقش زمان و مکان در تاریخ فقه شیعه، نشان دهنده تکامل این  
بحث بوده است. سیر بحث از زمان شیخ مفید و صدوق شروع و وقتی که به  
زمان علامه حلی می رسد، دارای جهش خاصی می شود و رو به تکامل  
می رود. البته مبنای اندیشه های امام نیز ریشه در همان اندیشه های  
قدیم دارد. امام با وسعت نظری که در بررسی مسائل داشتند و  
با درک نقش زمان و مکان، فقه سیاسی را با ویژگی های خاصی که  
به آن دادند، متحول کرده اند. فردی با وسعت نظر و مانند امام، خدا  
می داند که در آینده به عرصه می آید یا نه، ممکن است کسی هم پیدا  
شود.

با توجه به عظمتی که حضرت امام (ره) داشتند و در سخنانتان به آن  
اشاره کردید، چرا با گذشت سالها از طرح نظریات ایشان، مجتمع علمی ما  
کمتر به تفسیر دیدگاه های ایشان پرداخته اند؟

شروعتمدار جزایری: در حوزه های علمیه آنچه که مربوط به دروس  
می شود، نظریات همه را نقل می کنند. و همه را بحث می کنند. در حوزه  
علمیه، از جهت اینکه بحث علمی است و باید همه عقاید و اندیشه ها  
بررسی شود، نظریه امام هم مانند یک نظریه قوی، در کنار نظریه سایر  
علماء و فقهاء نقل می شود. متأسفانه در جامعه ما تحقیق کم است. در جوامع  
دیگر، هر پدیده جدیدی که رخ می دهد در مورد آن تحقیق می کنند،  
حتی در کشوری مثل سعودی پایان نامه های زیادی در مورد فقه و فقهاء  
شیعه انجام می دهند؛ مانند: تحقیقاتی که در نظریات شیخ طوسی و شیخ  
انصاری دارند. ولی جای این تحقیقات در کشور ما خصوصاً در مورد فقه  
سیاسی و سایر اندیشه های امام بسیار خالی است و شاید ناشی از کم کاری  
عمومی است که ما در تحقیقات و بررسیهای علمی در مورد سیاست  
اسلامی داریم که شامل بررسی اندیشه های امام نیز می شود. شخصیت

---

امام، شخصیتی جهانی است و ملتهای دیگر با اندیشه امام آشنا شده‌اند.  
یک مصری را در مکه دیدم که خیلی از امام و ایرانیها تعریف می‌کرد؛ اما  
می‌گفت چرا شیعه‌ها هنگامی که وارد مسجدالحرام می‌شوند، به کعبه  
سجده می‌کنند. این شخص به مذهب شیعه بدین بود و شیعیان را متهم به  
شرک می‌کرد؛ اما می‌گفت که اندیشه‌های امام را می‌پذیرم و به آنها  
احترام می‌گذارم و این اندیشه‌ها را ورای مذهب شیعه می‌دانم. البته من به  
او گفتم که سجدۀ ایرانیها برای خداست به شکرانه تشرف به  
مسجدالحرام.

در پایان ضمن تشرک از حضرت عالی که قبول زحمت کردید، اگر

مطلوب یا خاطره‌ای در مورد امام دارید، بیان بفرمائید:

شروعتمدار جزایری: در نجف، ما همسایه دیوار به دیوار حضرت  
امام بودیم. ایشان از تواضع و فروتنی خاص در برخورد با مردم و همسایه  
برخوردار بودند. در اینجا به عنوان یادی از ایشان، این خاطره را نقل  
می‌کنم: هنگام رفت و آمد روزانه، هر روز در کوچه با ایشان برخورد  
می‌کردم و به عنوان وظیفه به استاد سلام می‌کردم. روزی که در اندیشه  
خود غرق بودم، به ناگاه با صدای امام به خود آمدم و متوجه شدم که  
ایشان با توجه، ابتدای به سلام کرده؛ همان‌گونه که ایشان قبل از شروع به  
درس، از دست راست شروع کرده و با سر به همه سلام می‌کردند، و توجه  
خاصی به حال شاگردان خود داشتند.

خیلی متشرکریم.

# اچتحماه

۶

## سیاست

### از دیدگاه امام خمینی(ره)

#### موسوی خوئینی‌ها

حضرت امام(ره) چه مسائل جدیدی را وارد فقه سیاسی شیعه کردند  
که دستمایه‌های دولت انقلابی برای اداره جامعه اسلامی ایران باشد؟ به  
عبارت دیگر، تفاوت اندیشه سیاسی امام را با مجموعه تفکر سیاسی  
علمای شیعه در چه می‌بینید؟

موسوی خوئینی‌ها: حضرت امام با بسیاری از فقهای شیعه معاصر  
قبل از خودشان، در اصل نظریه ولایت فقیه، مشابهت‌های تام و تمام دارد.  
به بیان دیگر، حضرت امام اولین فقیهی نیست که نظریه ولایت فقیه را در  
مذهب شیعه مطرح کرده است. اصل ولایت فقیه به صورت فی الجمله در  
تمام کتب فقهای شیعه وجود دارد. نظریه ولایت فقیه بر غاییین و... یا در

بعضی از اموال مجهول المالک یا در بعضی از موارد اراضی موقوفه؛ اصل مسأله تا حدودی همیشه بوده است که در حقیقت از آنها به امور حسیّه یاد می‌شود. همچنین ولایت در امر قضا تیز از حقوق و اختیارات عالمان دینی است. و اما ولایت فقیه به معنای زعامت سیاسی و حکومت، البته از مسائل اختلافی بود. خود حضرت امام(ره) هم در مباحث خودشان به این نکته اشاره کرده که اصل ولایت (ولایت به معنای حکومت) محل اختلاف بین فقهاءست. آنها بی‌هم که ولایت فقیه را قبول کرده‌اند، در حدود اختیارات آن اختلاف دارند. شاید اولین نفر حضرت امام باشند که تعبیر به ولایت مطلقه کرده‌اند؛ ولی چه بسا در همین قضیه هم شرایط خاصی که برای حضرت امام پیش آمد، موجب شد که ایشان به مقتضای نیاز زمانه، این استنباط را داشته باشند. و اگر این نیاز صد سال قبل هم اتفاق افتاده بود، شاید فقهاءی آن زمان هم همین را می‌گفتند. در اصل ولایت شخص فقیه بر امور جامعه (به معنای حکومت) به لحاظ تئوری و فتوا چندان تفاوتی بین امام و دیگران نبوده و شاید تفاوت عمده، در نوع فهم و درک حضرت امام(ره) از شرایط اجتماعی و مساعد بودن محیط برای انجام مسأله امر به معروف و نهی از منکر، بخصوص در برابر سلطان جائز باشد که این مسأله در کتب فقهی مطرح بوده است. منتهای درک امام از شرایط جامعه، با دیگر عالمان دینی معاصر متفاوت بود. آنها، شرایط را برای این وظیفه فراهم نمی‌دیدند، مگر در حد نصایح جزئی و یا با رعایت یک سلسله شرایط؛ بنابراین، گاهی تذکراتی به سلاطین زمان خودشان می‌دادند. اگر به دوران جوانی امام نگاه کنید، در خواهید یافت که ایشان با بسیاری از فقهاءی معاصر متفاوت بوده‌اند. شاید امام تنها مرجعی بود که از قم به تهران می‌رفت و در مجلس شورای آن زمان، مذاکرات نمایندگان را گوش می‌کرده است. البته ایشان شیفته مرحوم مدرس بود، یعنی رفتار مدرس در مجلس بخصوص، برخوردهش با رضاخان برای ایشان قابل

تحسین بوده است. امام بارها از مدرس یاد می‌کردند با اینکه در آن زمان، علمای دیگری هم بودند. یکی از خصلتهای فردی شجاعت است که فقدانش برای فقیه، باعث عدم احساس تکلیف می‌شود. امام این مانع را نداشت. اگر شنیده باشد، امام اولین باری که بازداشت شدند، بعد از آزادی، در اولین سخنرانی شان اشاره‌ای داشتند به آن لحظه‌ای که ایشان را می‌بردند. به گفت و گوی خودشان با یکی از مراجع اشاره می‌کنند که آن آقا به من گفت: لابد شما خیلی ترسیدید. امام در جواب می‌فرمایند؛ والله که من تاکنون یک لحظه نترسیده‌ام. ما به امام ایمان و اعتقادی داشتیم و ایشان قسم خورده که یک لحظه نترسیده است. خوب، پس یک مقدار هم شخصیت ایشان، به لحاظ فضائل و معنویاتی است که در وجود ایشان و خصوصیات خانوادگی ایشان وجود داشته است. پدر امام، شخصیتی بوده که در محیط خودش، با مجموعه‌ای از اشرار درگیر شده و جان خود را بر سر این راه گذاشته است. یا خاطراتی که از عمه ایشان نقل می‌کنند. که زن بسیار شجاعی بوده و مواردی دیگر که به شجاعت خانوادگی ایشان بر می‌گردد. پس، یک بخش آن، به خصوصیات تربیتی و فضائل معنوی و ویژگیهایی از قبیل شجاعت ایشان مربوط می‌شود و بخشی هم، به عقل و تدبیر و درک ایشان از مسائل زمان و شناخت اوضاع و تشخیص شرایط مساعد باز می‌گردد. اینها غیر از مسئله استنباط مسائل فقهی است. در همان سالهای اول شاید قبل از بازداشت اول ایشان، یکی از نزدیکان حضرت امام نقل می‌کرد که امام بسیار تأسف می‌خورد و با تأثر و ناراحتی شدید می‌گفت که این مرجع بزرگ نمی‌دانند چقدر در بین مردم قدرت دارند، و از قدرتشان استفاده نمی‌کنند. مرحوم آیه الله بروجردی (ره) که در زمان خودش یک مرجع علی الاطلاق بود، شاید به درستی نمی‌دانست که چقدر در میان جامعه قدرتمند است و لذا به تناسب آن، نتوانست در نظام سیاسی اجتماعی کشور اصلاحات لازم را انجام دهد، حالا چه اصل تغییر

---

رژیم سلطنتی یا اصلاح همان رژیم، اگر اصلاح پذیر بود. لذا مرحوم بروجردی(ره) یک نوع سازش و مدارا با حکومت زمان خود دارد و هیچگاه با حکومت زمان خود رودررویی نداشته است. شاید تدبیر کافی را برای به فعلیت رساندن این اقتدار نداشته است. این هم یک بخش دیگری است. حضرت امام(ره) علاوه بر آن درک و شناخت که از شرایط اجتماعی خود داشت، تدبیر کافی هم برای کار داشت که این اقتدار مکنون را آشکار کرد و به فعلیت رساند و مردم را به صحنه کشاند و در فرصت کوتاهی، مرجعیت در ایران کانون قدرت شد و به همین دلیل هم، با قدرت حاکم اصطکاک شدید پیدا کرد.

امام خمینی(ره) در تاریخ اندیشه سیاسی از شخصیتهای بزرگ تاریخ است. ویژگی شخصیتهای بزرگ سیاسی چنین است که چون سیاست، خصلت سیال و چند جمهی دارند. ذو وجود و نیازمند تفسیر می‌شوند. به نظر شما چند تفسیر بزرگ و عمده از امام(ره) بعد از رحلت ایشان وجود دارد؟

موسوی خوئینی‌ها: در مباحث ولايت فقيه حضرت امام که دقت می‌کنیم یکی از نکات، تفاوتی است که بین آنچه در کتب فقهی ایشان و آنچه بعداً در اظهارات دوران رهبری شان، پیدا شد، وجود دارد. در کتب فقهی ایشان، در بحث ولايت فقيه، هیچ ردد پایی از مردم و نقش مردم دیده نمی‌شود. یعنی ایشان کاملاً با استنباط از ادلّه فقهی، حاکم اسلامی را یک حاکم منصوب از جانب خداوند می‌بیند و حتی تصریح می‌فرماید که ولايت فقيه بر مردم، شبيه ساير ولايتها است که فقيه دارد، مثل ولايت پدر و جد پدری بر فرزندان صغار یا ولايت بر دیگرانی که محجور هستند، یعنی ولايت فقيه بر مردم از مقوله همان ولايتها است که در موارد دیگری در فقه نسبت به محجورین وجود دارد. حتی ایشان تصریح می‌کند که مثل همان است. اساساً برای مشروعیت حاکم دینی، جز نصب

از جانب خداوند به چیز دیگری اشاره ندارند. ایشان تصریح می‌کنند که این، از قضایایی است که تصورش موجب تصدیق خواهد شد. طبعاً وقتی مردم هیچ نقشی ندارند، قانون هم اصالتی ندارد. قانون هم باید به تبع نظر آن حاکم اسلامی ارزش پیدا بکند؛ یعنی مشروعيت قوانین و مشروعيت هر کس که می‌خواهد اداره بخشی از امور جامعه را به عهده بگیرد، به اذن و تنفیذ حاکم اسلامی که منسوب من قیل الله است، بر می‌گردد. از کتب فقهی امام همین مطالب استنباط می‌شود. اما در اولین روزهایی که مسئله تشکیل حکومت توسط خود امام در ایران جدی شد؛ یعنی زمانی که امام در پاریس بودند و همه اوضاع و احوال نشان داد که دوران حکومت شاه تمام شده و اوضاع برای برگشت امام به ایران و تشکیل حکومتی که وعده داده‌اند، مساعد است؛ در اینجا می‌بینیم که امام بحث حکومت اسلامی را به جمهوری اسلامی تغییر می‌دهند و حتی بعضی از افراد و رجال سیاسی که در آن دوره همراه امام در پاریس بودند، مثل دکتر یزدی نقل می‌کنند که ما مقدمه قانون اساسی را تهیه کرده بودیم و در آن نوشته بودیم حکومت اسلامی؛ اما امام حکومتش را خط زد و نوشت: جمهوری اسلامی بعد سؤال کرده بودند که منظور شما از جمهوری اسلامی چیست؟ فرموده بودند که جمهوری مثل همه جای دنیا. جمهوری اسلامی؛ یعنی حکومت در چارچوب قوانین اسلام. اصل تأسیس حکومت را جمهوری می‌دانند؛ متنها انجام وظائف حکومتی را در چارچوب قانون اسلام می‌دانند، نه اینکه حکومت اسلامی منهای جمهوری محقق بشود و جمهور به عنوان مویّد و حامی تلقی شود. ایشان جمهوری را به عنوان یک پایه در نظر می‌گیرند و می‌فرمایند جمهوری مثل همه جای دنیا؛ و اما اسلامی یعنی این حکومت منبعث از جمهوری، باید کشور را در چارچوب قوانین اسلام اداره کند. اینجا یک تفاوت جوهری مشاهده می‌شود. بین این حرف و آنچه در کتب فقهی ایشان

---

است. نظریه ولایت فقیه که تا آن زمان به نظر امام انتصابی بود - حتی ایشان بیان کرده که این ولایت نظیر سایر ولایتها بی است که فقیه بر محgorین دارد، یعنی جامعه از دخالت در اداره امور خودش محجور است و فقیه عادل، باید کشور را اداره کند - این، تبدیل می شود به جمهوری اسلامی. این جمهوری اسلامی مفهومش با مفهوم ولایت فقیه انتصابی یک تفاوت جوهری دارد. و پایه حکومت جمهوری، است. گرچه بعضیها امروز توضیح می دهند: مردم وظیفه دارند که از فقیه عادل حمایت کنند و بیعت، تکلیف آنها است. در این صورت، جمهوری مفهوم نداشته و مردم در حکومت، نقش ندارند و من الله است.

به دوران مشروطیت که مراجعه می کنیم، می بینیم که علماء به شدت از مجلس قانونگذاری پرهیز می کردند. علمایی مثل مرحوم شیخ فضل الله نوری به شدت پرهیز می کنند و اصلاً تصریح می کنند که ما قانون اساسی نداریم. اما امام با پذیرش قانون اساسی در ساختار نظام اسلامی، تفکیک قوارا می پذیرند. یعنی قوه مقننه و قضائیه و مجریه و ساختار قانون اساسی را قبول کردن و می فرمایند: در آن، چیزی خلاف اسلام ندیدم. تفاوت حضرت امام با بعضی فقهاء دیگر که بعضی از شاگردان ایشان بودند، این است که امام این نظام و ساختار سیاسی موجود در قانون اساسی را ملاحظه می فرمایند و چنین می گویند؛ چیزی بر خلاف اسلام ندیدم. بعضی از فقهاء، تفسیر شان از اینکه چرا نظام سیاسی موجود ما شرعی است، این است که می گویند؛ چون ولی فقیه پذیرفته است که این نظام سیاسی در جامعه باشد و اجازه داده است پس شرعی است، یعنی شرعی بودن خودش را از تنفیذ ولی فقیه گرفته است. این دیدگاه امام به گمان من از نظریه هایی است که راه را برای یک حکومت دینی مدرن باز کرده است، یعنی پذیرش حکومت مدرن را ممکن ساخته است.

حضرت امام باز در همین دوران حکومتشان نشان می دهد که یک

تفاوت جوهری بین دوران بعد از حکومت و نظریه‌های قبل از حکومت ایشان پیدا شده است، امام یک مطلب دیگری دارند. و آن این است که وقتی قانونی در جامعه تصویب می‌شود، این قوانین همچنان که محدود کننده همه افراد است، محدود کننده حاکم اسلامی نیز هست. یعنی بر خلاف نظریه‌ای است که می‌گوید: این حاکم اسلامی است که قانون را تعیین می‌کند و سعه و ضيق قانون را چه از لحاظ افراد و چه از لحاظ زمان، او باید تعیین کند. ایشان در مواردی تصریح کرده‌اند که همه باید تسليم قانون باشیم. هنگامی که نمایندگان مجلس نامه‌ای خدمت ایشان می‌نویسند و گلایه می‌کنند از اینکه شما مواردی خلاف قانون عمل کرده‌اید، ایشان در جواب می‌فرماید که تصمیم دارم همه امور طبق قانون انجام گیرد و آنچه تاکنون انجام گرفته، ضرورتهای زمان جنگ بوده است. امام هر چه می‌گوید، به عنوان فقیه صحبت می‌کند و به مبانی فقهی و نظرات خود و آنچه که شرعی است، کاملاً توجه دارد. این تعبیر ایشان که می‌فرماید ضرورتهای زمان جنگ باعث شد که من مواردی را برع خلاف قانون عمل کنم، یعنی عمل، یک عمل غیر مجاز بوده و تنها به دلیل ضرورت این کار را کردیم؛ همان طوری که ضرورتاً بعضی از احکام شرعی را برخلافش عمل می‌کنیم. در قانونگذاری‌ها و در اداره حکومت، مواردی بوده که ما بر خلاف احکام اولیه به خاطر مصلحت، عمل دیگری را انجام داده‌ایم.

نظر امام این است که قانون، وظیفه اولیه ما بوده است و می‌بایست به آن عمل می‌کردیم، ولی ضرورت ما را ودار کرد که از مرز قانون بیرون بیاییم. این نگرش با آن نظریه ولايت فقیه انتصابی که قبلًا در کتب فقهی ایشان آمده است، متفاوت است. بنابراین، برای قانون، هم مشروعيت قائل شده و هم حتی برای خودشان تجاوز از قانون را منوط به ضرورت کرده‌اند؛ یعنی همان مبنایی که در ذهن ایشان است که در احکام شرع بر

اساس ضرورت به حکم ثانوی رجوع می‌کنیم، در قانون هم اگر جایی، شرایط جنگی و اوضاع غیر عادی است، می‌توانیم از قانون عدول کنیم. در همه جای دنیا این مسأله پذیرفته شده است که در شرایط جنگ، اداره کشور مناسب با جنگ تنظیم شود. به نظر من، این، از مواردی است که امام راه را برای یک حکومت دینی مدرن باز کرده‌اند. حکومت فردی و اینکه تمام جامعه دربست مطیع یک نفر باشد و هر چیزی را که آن فرد، مصلحت تشخیص داد، همه جامعه باید اطاعت کنند؛ این قبل از آنکه یک نظریه دینی و فقهی باشد، بحثی است که مربوط به جامعه‌شناسی ادوار تاریخ مختلف بشر می‌شود. یعنی شما به قبل از اسلام هم که نگاه کنید، متوجه می‌شوید که حکومت فردی چیزی نبوده که اسلام آن را آورده باشد. شرایط زمان و مراحل رشد جوامع در دو هزار سال پیش، به گونه‌ای بوده است که جوامع برای اداره خودشان راهی جز حاکم واحد مطلق نداشتند، یعنی راهی جز این پیدا نمی‌کردند و لذا در حکومتهاي قبیله‌ای هم یک نفر به عنوان رئیس قبیله حاکم بوده است. در کشورها هم یک نفر به عنوان سلطان، حاکم مطلق است. یعنی اگر ما در مدینه می‌بینیم رسول خدا(ص) تشکیل حکومت می‌دهند و همه حکومت، وابسته به شخص پیامبر(ص) است؛ این از آن باب نیست که رسول اکرم(ص) به عنوان شارع و به عنوان یک نظریه دینی، این نوع از حکومت را آورده باشد؛ بلکه در هر کجای دنیاکه حکومت تشکیل می‌شده، همین گونه بوده است؛ یعنی یک نفر حاکم بوده است. گاه آن یک نفر با قهر، حکومت یک کشور را گرفته بوده یا به دلیل اینکه دارای یک شخصیت ممتاز و معقولی بوده است، خودش را عرضه کرده و مردم هم رضایت داده‌اند؛ نه به مفهوم اینکه مردم آن حکومت را تشکیل داده باشند. آنها بی‌هم که قائل به ولایت فقیه هستند، به همان ادله‌ای که در صدر اسلام از شیوه حکومت حضرت محمد(ص) و حضرت علی(ع) و هم آنچه که در

بعضی از روایات مشاهده شده است، استفاده کرده‌اند. اینجا هم اعتقادم این است که این مستندات بیشتر ناظر به همان شرایطی است که در آن زمان بوده است. و بشر در آن مقطع از تاریخ راه دیگری برای دادن اختیار حکومت جامعه به خودشان نداشته است؛ یعنی عقل بشر در آن موقع تا این حد بوده و لذا من اینجا اشاره کنم به چیزی که بارها تکرار کرده‌ام و آن، این است که اگر امام خمینی پانصد سال قبل از این قیام کرده بود و تشکیل حکومت داده بود، قطعاً این نظام سیاسی‌ای را که آن در قانون اساسی ماست، استنباط نمی‌کرد. ایشان هم متناسب با حکومتهای رایج و تجربه بشری، تشکیل حکومت می‌داد؛ با همان نکاتی که فرمودند که آن حاکم، باید در چارچوب اسلام مملکت را اداره کند؛ هم خود حاکم منضبط باشد و مقید به حدود شرعی باشد و هم اجرای حدود اسلامی و اجرای بقیه موازین شرعی که ما داریم و در این مقطع که نظام سیاسی، مردم سالارانه است، یعنی دنیا به این تجربه رسیده است که حکومت باید منبعث از مردم باشد، فکر مردم این زمان، درک و آگاهی مردم این زمان، اجازه نمی‌دهد که آن مطلب به عنوان یک نظریه برتر پذیرفته شود. حالا آنها یکی که مقداری آشنا با منابع استنباط فقهی هستند، اصلاً در ادله تشکیک می‌کنند. درباره روایت می‌گویند یا سندش درست نیست، یا دلالتش کافی نیست. البته مردم که نمی‌توانند تشکیکی در ادله کنند و اطلاعات کافی ندارند، اگر هم برحسب ظاهر به عنوان یک مسلمان پذیرند؛ اما در دنیای امروز با این ارتباطات و با این گردش اطلاعات با این رشد و تکامل فراینده، غیر طبیعی است. می‌خواهم بگویم این بحث که در کتب فقهی است که یک حکومت دینی، حکومتی است که فرد بدون اراده و خواست مردم، حق حاکمیت پیدا می‌کند؛ به این دلیل که مردم حق دخالت در امور خودشان را ندارند، متناسب با مقطعی از تاریخ بشر بوده و اسلام هم در آن مقطع، چیزی مخالف آنچه جلوتر از ظرف ذهن جامعه

آن روز باشد، مطرح نمی‌کند. و ما نمونه‌هایی دیگر در احکام دینی و در همین موازین شرعی اسلام داریم که در بسیاری از موارد امضایی است و این، خودش نشان دهنده این است که در آن جامعه‌ای که اسلام ظهور کرده است، جامعه، ظرفیت ذهنی و اجتماعی اش تاب بیش از آن نداشته و اسلام هم آن را تأیید می‌کند. کدام معامله است که اسلام اختراع کرده باشد؟ نوعاً همان چیزی است که خود بشر در تجربه عملی به آن رسیده است. بعضی را اسلام تأیید کرده و بعضی جزئیات را رد کرده و **الا** همه اصولش را پذیرفته؛ یعنی شما انواع معاملاتی را که ملاحظه می‌فرمایید، از اجاره و ودیعه و مساقات و مشارکت و وکالت، همه این چیزها قبلًا هم بوده است. اسلام همه اینها را قبول کرده و یک حدودی را کم و زیاد کرده؛ چون تضییع حقوق عمومی بوده است. اگر پیغمبر اسلام (ص) هزار سال بعد ظهور می‌کردند، بیمه هم پیدا شده بود یک چیزهای دیگر هم در قراردادهای اجتماعی پیدا شده بود، اینها اگر موجب زیان جامعه نبود، اینها را هم تأیید می‌فرمودند. حکومت هم به نظر من از همین مقوله است. کما اینکه اصل حکومت هم لازم است و اسلام آن را انکار نکرده است. «لابد لکل قوم من امیر» یا حضرت رضا(ع) در حدیثی می‌فرمایند؛ به هر قومی مراجعه کنید، اینها رئیس دارند؛ یعنی این چیزی نیست که ما اختراع کرده باشیم. ما همان چیزی را می‌گوییم که همه اقوام و همه ملل آن را انجام می‌دهند. شما می‌بینید بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال، در قرن بیستم میلادی، ذهن جامعه در حال دور شدن از فرد است و قانون را به جایش می‌گذارند، سیستم را به جای افراد می‌گذارند؛ برخلاف گذشته، قوانین، کشور را افراد، سیستمها به جای خود بمانند؛ مادر یک ذهنیت سنتی بوده‌ایم ولذا شخصیت امام برایمان اداره می‌کنند. مادر یک ذهنیت سنتی بوده‌ایم ولذا شخصیت امام برایمان اصل بود و همه نگران بودند که اگر ایشان برود، چه می‌شود. این نشان دهنده این است که ما هنوز در ساختار حکومتی، حداقل در ذهنیت

جامعه‌مان، ذهنیت فردگرایی وجود دارد، به طوری که همه آرمانها به یک فرد در ذهنیتشان گره خورده بوده و همه نگران بودند، حتی مسؤولان مملکتی، که بعد از امام چه می‌شود، و ما می‌بینیم که امام در طول دوران حیات سیاسی خود، روی این نکته مکرر صحبت می‌کنند که افراد مهم نیستند. یک جمله معروفی داشتند، که مرتب در رادیوهای خارجی می‌گویند که فلاںی حالش بد است، دیگر روزهای آخرش است. و بعد یک مثلی را زدند که آن شخص گفت، برو دعاکن که خدا بمیرد. امام(ره) فرمودند؛ این مهم نبست که من باشم یا نباشم؛ یعنی ایشان با این بیان، با ذهنیت فردگرایی مبارزه می‌کردند.

محققین در بررسی اندیشه امام(ره) باید به کدام بخش از آثار ایشان استناد کنند؟ آیا باید به آثار مکتوب ایشان قبل از انقلاب اسلامی استناد کرد به این دلیل که سخنان ایشان بعد از انقلاب دارای آمیزه‌های غیر نظری است یا باید سخنان امام(ره) را بر حسب تاریخ، ارزشگذاری کرد و سخنان و مکتوبات قبل از انقلاب ایشان را در حاشیه قرار داد؟

موسوی خوئینی‌ها: این به نظر من طبیعی است که حضرت امام تا زمانی که وارد عرصه حکومت نشده‌اند، همان مستحبات سنتی خود را در حکومت دارند. همان چیزهایی که در روایات و این چیزها پیدا کرده‌اند و لکن بعد از آنکه وارد عرصه عملی حکومت شدند، با مسائل و نیازهای حکومت روبرو می‌شوند. تعبیری دارند ایشان، می‌فرمایند؛ در ایران آن چیزی که حاکم است، آرای ملت است و بعد در جمله‌ای می‌فرمایند، ما حق نداریم بخلاف رأی ملت عمل کنیم. امام به عنوان یک فقیه صحبت می‌کند. آیا این با ولایت فقیه انتسابی می‌سازد؟ یعنی من به عنوان ولی فقیه به آرای مردم احالت و ارزش داده‌ام که خودم هم حق ندارم با آن مخالفت کنم؛ چنین چیزی که معقول نیست. پس می‌بینیم امام(ره) در رویارویی با ضرورتها یعنی واقعیات عینی، انعطاف در نظریه پیدا کرده

---

است. این مسأله از نوآوری‌های امام است.

آیا می‌توان به آن، گسست از نظریه اطلاق کرد؟

**موسوی خوئینی‌ها: اگر تعبیرش این باشد، بله همین است. یعنی به**

نظر من این استنباط جدید ایشان است.

حضرت امام با این تفسیرهایی که شما هم اشاره فرمودید، از دیدگاه سنتی خود فاصله می‌گیرند. ولی تا این اوخر اصطلاحات سنتی را به کار می‌برند. مثلاً می‌گویند من ریاست جمهوری را تنفیذکردم. باید توضیح داد که چرا حضرت امام از یک طرف می‌فرمایند که حق با مردم است، و از طرف دیگر، چنین اصطلاحات سنتی را می‌فرمایند. این دوگانگی را شما چگونه تفسیر می‌کنید؟

**موسوی خوئینی‌ها: البته آنچه محل اشکال است، تنفیذ نیست. محل**

اشکال این است که ایشان به رئیس جمهور می‌فرمایند منصوب کردم و یا مثلاً آیت... خامنه‌ای در نصب رئیس قوه قضائیه به آنها می‌فرمایند، من امر قضا را به شما تفویض کردم؛ در حالی که اصلاً ما طبق قانون اساسی چنین چیزی نداریم؛ یعنی یک فرد مجتهد عادل را رهبر به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند. اما ایشان در حقیقت با این تعبیر خود می‌خواهد بگویید؛ اولاً و بالذات، قضا حق حاکم اسلامی است و او به دیگران تفویض می‌کند؛ یعنی اذن در قضاوت می‌دهد. حالا این محل بحث است که آیا مجتهد عادل خود به خود حق قضاوت دارد یا در نظام اسلامی باید اجازه قضاوت هم به او داده شود.

مجتهد عادل خودش ولايت قضا دارد. البته اکثر فقهاء این را قبول دارند و شرط قضا را اجتهاد و عدالت می‌دانند. فقیه عادل ولايت بر قضا دارد و اذن هم نمی‌خواهد اما وجود حاکم اسلامی حدا کثر این است که بگویند، اذن می‌خواهد؛ یعنی ولايت بر قضا را دارد؛ اما فعیلیتش منوط به اجازه حاکم است. آیة الله خامنه‌ای هم در ریاست جمهوری می‌فرمایند:

من منصوب کردم. به گمان بnde می‌رسد که دو دلیل برایش دارند؛ یکی اینکه، حضرت امام احتیاط می‌کرده است. ایشان از یک طرف برای مردم حق و ارزش قائل بود از طرفی هم هنوز جای احتیاط را باقی می‌گذارد که اگر به لحاظ شرعی رأی مردم تأثیری ندارد، کارها بدون اشکال باشد. توجیه دیگرش رعایت فتوای سایر فقهاءست که به ولایت انتصابی فقیه نظر دارند و مشروعیت همه امور را به تنفیذ فقیه می‌دانند. طبعاً از نظر آنها، بعد از اینکه امام به عنوان یک مجتهد عادل رئیس جمهور را منصوب می‌کند، در حقیقت امور اجرائی کشور را با این عمل شرعاً می‌بخشد. به نظر من، این دو دلیل وجود دارد. از طرفی، امام این نظر را درباره آرای مردم دارند و از طریق نصب هم در این موارد به گونه‌ای عمل کرده‌اند که گویا همچنان به نظریه ولایت انتصابی فقیه پای بند هستند.

چگونه می‌توانیم از امام(ره) الگو بگیریم بگونه‌ای که پیامهای فرا

تاریخی برای زندگی سیاسی خود از ایشان دریافت کنیم؟

موسوی خوئینی‌ها: درباره حضرت امام که صحبت می‌کنیم، فرضهایی را باید در ذهن داشته باشیم و آن، این است که از یک طرف، امام نظریه و استنباطات یک فقیه از ادله را دارد و از طرفی، یک سیاستمدار و زمامدار مواجه با واقعیتهای جامعه می‌باشد. اولاً، فرض نکنیم که امام مطلق بوده است؛ ثانیاً، فرض نکنیم که امام قبل از حکومت یا مثلاً بیست سال قبل از پایان عمرشان، به هر استنباطی رسیده بودند، غیر قابل تغییر است. ایشان مثل بقیه فقهاء و رجال سیاسی دنیا، یک سلسله مسائل در حال بررسی در ذهن خود دارند. نکته‌ای که وجود دارد، این است که برای امام مقدور نبود در آن شرایط و در پایان عمر، مانند یک مجتهد فقیه فارغ البال حوزه علمیه، بحث فقهی- استدلالی بکند. مثلاً در مورد تعزیرات، امام احساس می‌کرد که یک نیاز جدی وجود دارد. آیا می‌توان با حداکثر ۸۴ ضربه شلاق، این جرائم عجیب و غریب را که در

جامعه پیدا شده است، کنترل کرد. هدف از تعزیر، پیشگیری از گسترش جرم است و صرفاً جنبه تنبیه‌ی ندارد، یعنی هدف این است که دیگران این کار را نکنند و این شخص هم دنبال جرم نرود. ایشان از یک طرف، احساس نیاز می‌کردن و از طرفی هم، خودشان آنچه در کتب فقهی نوشته بودند، همان تعزیراتی بود که بقیه فقهاء قائل به آن بودند ایشان مسأله را به فقهای دیگر ارجاع دادند و گفتند مطابق آن عمل کنید. بینید، این مشکل وجود داشته است. یک وقتی من خدمت ایشان گفتم که افرادی در تصادفات رانندگی آسیب می‌بینند، مثلاً پا یا چشم کسی آسیب می‌بیند، به طوری که وقتی به بیمارستان برای معالجه می‌رود، هزینه بیمارستان بیش از دیه شرعی است. ایشان فرمودند، وقتی انسان کاسه کسی را می‌شکند باید عین آن کاسه و یا پولش را بدهد. وقتی پای کسی را می‌شکند، حتماً باید خسارتش را بدهنند. گفتم پس ما این را می‌نویسیم خدمتستان و شما جواب دهید؛ چون در قوه قضاییه به شدت مورد نیاز است. بعد کتاب سؤال را خدمتشان دادیم. ایشان فرستادند قم و به آقایان هم گفتیم که امام این مورد را پذیرفته‌اند، ولی آقایان به لحاظ فقهی حاضر نشدند، بنویسند. یعنی زمانی که ابتدا با نیاز جامعه مواجه می‌شوند این تردید پیدا می‌شود که، نمی‌شود آن را ملاک قرار داد. وقتی دنبال مبانی استنباطی می‌روند، نمی‌توانند از آن دست بکشند، زیرا قرنها روی آن مبانی کار شده است و به راحتی نمی‌توانیم از آن دست بکشیم. موارد این چنینی از این قبیل فراوان داشته‌ایم. فرض کنید ایشان در کتب فقهی‌شان حکم محارب را اعدام گفته‌اند. و در تعریف محارب، حمل سلاح آمده است، ولی حکم مفسد را اعدام نمی‌دانند در حالی که در زمان ایشان، قاچاقچیهای مواد مخدر که خیلی قاچاقچی‌های بزرگی بودند، مسلح نبودند. ایشان فرمودند که اینها مفسد فی الارض هستند؛ اما در حکم شرعی و فقهی‌شان، حکم مفسد فی الارض اعدام نیست و حکم محارب اعدام است. با اینکه قوه

قضائیه در اینجا به مشکل بر می خورد، ایشان حاضر نشدند از فتوای خود دست بکشند. طبعاً ایشان در این زمان امکان مراجعه به کتب فقهی نداشتند و احساس می کردند این فتوا پاسخگوی نیاز جامعه نیست؛ ولی به دلیل پاییندی به مبانی فقهی خود، حاضر نبودند از آن دست بکشند. حالا اگر یک فقیه دیگر به نظریه جدیدی رسیده است، ایشان طبق نظریه جدید عمل می کرد. مثلاً فرض کنید در دیات اصول ششگانه که عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند و درهم و دینار را اصل می دانند، در حالی که این پاسخگوی شرایط و مقتضیات زمان مانیست. مثلاً در شهری مثل تهران، جناحیتکار بگویید (چون اختیار با جانی است) که می خواهم به عنوان دیه، شتر بدhem و برود صد شتر بیاورد جلوی دادگستری تهران و بدهد به مجنبی علیه، در حقیقت معناش این است که بگوییم دیه نگیر. صد شتر را کجا ببریم؟ کجا بفروشیم؟ هر چند که اگر ما به اصل روایت هم نگاه کنیم کاملاً روشن است که این اصول به این معنا نبوده که در همه جا اصل است. روایت هم دارد که «ابل لاهل الابل و غنم لاهل الغنم». عرب قبل از اسلام سروکارشان با شتر بود و تعداد آن را هم خود آنها تعیین کرده بودند. اگر دقت شود، این از همان امضایی ها است، برای اینکه دیه را اسلام تعیین نکرده است. دیه قبل از اسلام در همه اقوام و ملل رسم بوده است. به قول امام، وقتی کسی کاسه مردم را می شکند، باید خسارت آن را بدهد. حالا اگر پدر مردم را کشتند، باید خسارت شد داده شود؟ حالا یک آدم که کشته اند، قیمتش چقدر است؟ قیمتش را که اسلام تعیین نکرده است. مگر قیمت خانه و گاو و گوسفند را اسلام تعیین می کند؟ پیامبر اسلام (ص) هم اگر خواستند یک گوسفند بخرند و قربانی کنند، قیمتش را از بازار می پرسیدند. قیمت یک آدم عرب قبل از ظهور اسلام صد شتر بوده است. حالا چرا صد شتر شده است؟ دیگر چراندارد؛ یعنی اینها به تدریج به جایی رسیده بوده که صد شتر شده است. می رسد به زمان

امیرالمؤمنین(ع) حضرت دیدند که گوسفند رایج شده و در خیلی از بlad اسلامی اصلاً شتر نیست و فقط گوسفند است. حضرت می فرماید که شتر را با گوسفند در عرف بازار مطابقت بدھید؛ چون در میدان گوسفند فروشان یک شتر را با ده گوسفند معاوضه می کردند؛ دیه را بر اساس گوسفند تنظیم کردن. بعد از مدتی هم پول رایج شد. اینها نمونه هایی است از اینکه در این مسائل، مقتضیات زمان یا به تعبیری دیگر، همان شرایط زمان و مکان تأثیر دارد. حتی در زمان معصومین(ع) یعنی در آنجا که ما فکر می کنیم اصلاً شروع مبدأ حکم بوده، تا چه برسد به زمانی که فقط بخواهند از ادلّه و از آن روایات حکم شرعی را استنباط کنند.

بنابراین، اگر ما تصور کنیم که حضرت امام از روزی که در قم قیام کردن؛ یعنی از ۱۵ خرداد ۴۲ تا سال ۶۸ که از دنیا رفتند، ذهن ثابت و بسته ای دارند که همان چیزهایی است که در سال ۴۲ استنباط کرده و به ذهنش رسیده این نوعی معرفی امام به واپسگرایی است. نظریات امام قبل از پیروزی انقلاب در کتب فقهی ایشان با دوران زمامداری و به دست گرفتن رسمی اداره کشور در همین مقوله حکومت تغییراتی پیدا کرده است؛ اما اینکه تبدیل بشود به یک نظریه جدید و همه لوازم و عوارض خود را پیدا بکند من فکر می کنم زمان مهلت این کار را نداد. اگر زمان مهلت می داد، حداقل این بود که با القای این شباهات جدید در ذهن نسل جدید حوزه های علمیه، آنها را وادر می کرد به تناسب شرایط زمان استنباط کنند. در باب حدود مالکیت، در کتب فقهی می بینید اگر کسی مالک زمینی است، می گفتند از زیر زمین تا آسمانها را مالک است. بعد از تشکیل حکومت اسلامی، همین مسئله در مورد نفت سؤال شد و سورای نگهبان جدی گرفته بود که در جنوب ایران جاهایی که نفت وجود دارد، کسانی که مالک آن زمینها هستند، نفتها مال آنها است؛ اگر چه نفت در عمق چند هزار متری زمین باشد. بنابراین، دولت دیگر صاحب هیچ نفتی

نیست تمام نفتها مال صاحبان زمین است. یا مثلاً فرض کنید فضایی که بالای ملک شخصی است، هوایپما از آنجا عبور نکند، چون سر و صدایش مزاحم است. ایشان در این مسأله فرمودند؛ به مقدار متعارف از زیر زمین مال این شخص است؛ به مقدار متعارفی که افراد می‌توانند زمین را حفر کنند.

بنابراین، اگر اینگونه فرض کنیم که امام آنقدر دانشمند و عالم بزرگی است که هر چه در بیست سال قبل استنباط کرد، هرگز نظرش عوض نمی‌شود، به نظر من این تقدیس یک عالم بزرگ نیست.

در مورد چگونگی الهام از اندیشه‌ها و رفتارهای امام(ره) در مراحل مختلف انقلاب توضیح بیشتری ارائه فرمایید؛ بطوری که بتوانیم از ایشان در مسائلی که نیاز امروز جامعه ماست، استفاده کنیم؟

موسوی خوئینی‌ها: ما امام را برای پاسخ دادن به نیازهای زمان خود، لازم داریم. امام یک شخصیت برجسته‌ای بود که با قدرت فکر و آن شخصیتی که عرض کرد، توانست مشکل عظیمی را جهت توسعه کشور ایران از سر راه بر دارد و آن نظام سلطنتی بود. و از طرفی، توانست حوزه‌های دینی را به عرصه دنیاگی مردم بکشاند و پاسخگوی مشکلات جامعه قرار بدهد. چون امام دارای چنین شخصیتی است، می‌خواهیم از امام استفاده کنیم تا مشکل زمانمان را حل کنیم. امام مجموعه‌ای از قبل و بعد از پیروزی انقلاب است. می‌خواهیم شخصیت امام از سال ۴۲ تا سال ۶۸، مشکل امروز ما را حل کند. مورد جنگ را در نظر بگیرید. اگر امام در همان اوآخر عمر مبارکشان قطعنامه را نپذیرفته بودند و بعد از آن سخنانی که فرمودند ما تا آخرین نفر و تا آخرین نفس و تا آخرین خانه ایستاده‌ایم، رحلت می‌فرمودند؛ آیا ما تا امروز که یازده سال از رحلت امام می‌گذرد، می‌توانستیم مشکل جنگ را حل کنیم؟ بنابراین، اگر امام قطعنامه را نپذیرفته بودند، آیا ما باید همیشه بر طبل جنگ می‌کوییم، در

حالی که می‌بینیم امام، خودش در فاصله یک هفته با دگرگونی شرایط، قطعنامه را می‌پذیرد. در مقوله حکومت هم همین طور است من همیشه اصرارم بر این مطلب دارم که موضوع حکومت دقیقاً مثل دیگر موضوعات اجتماعی است. یک موضوع عبادی نیست؛ مثل نماز و روزه و حج که صرفاً تبعیدی است و هیچ راهی برای فهم آنکه چرا نماز صبح دو رکعت است، نداریم که اگر آن چراش را فهمیدیم، آن وقت بفهمیم که مثلاً می‌توان سه رکعتش هم کرد. تبعیدی محض است. اما این مقوله‌ها مقوله تبعیدی محض نیست؛ بخصوص مقوله‌هایی که امضایی است. یعنی اسلام بیان کرده است که جامعه دارد یک کاری انجام می‌دهد و کار خوبی هم است. آیا اصلاً اسلام تحولات اجتماعی را در مقطع ظهور خودش به قول امروزیها منجمد کرده است؛ یعنی از اول آیا این تصور را داریم که اسلام آخرین تحولات اجتماعی بشر را که در زمان ظهور اسلام بوده، قبول کرده و گفته چیز خوبی است. همانطور که در باب معاملات اشاره کردم ولی از آنجا به بعد، اسلام گفته هر چه تحول رخ دهد این مورد قبول ما نیست. اصلاً آیا ما اینگونه می‌فهمیم از برخورد اسلام با آنچه که در زمان خودش بوده است، با توجه به آنکه می‌بینیم بشر بعد از هزار سال نسبت به بشر قبل تکامل جدی پیدا کرده، یعنی بدون شک رشد امروزی انسان و کمال ناشی از استعدادهای خودش، بیشتر شده است می‌گویند ۹۵٪ (=درصد) از دانشمندان جهان در این زمان وجود دارند. یعنی از اول تا به حال تعداد دانشمندان چقدر بوده از لحاظ کمی، یعنی آن قدر کم بوده که آن ۹۵٪ (=درصد) دانشمندان طول تاریخ در این عصر می‌باشند. آیا می‌شود بگوییم که بشر، قبل از این پیشرفت‌های علمی، همه مناسبات و روابط اجتماعی را فهمیده است و اسلام آنها را قبول و کرده است. ما هم نسبت به امام همین طور نگاه می‌کنیم. امام هم امامی است از یک مبدأ تا یک انتها در مسائل مختلف، در شرایط مختلف و با راه

حلهای مختلف، از مجموعه اینها ما می‌خواهیم پاسخ برای حل یک مشکلی مثل جنگ بگیریم، اگر امام هم نمی‌بود. استفاده از امام این بوده است که در همان شرایطی که پیش آمد و امام قطعنامه را پذیرفت، باید از نظریه‌ها و اعمال امام به گونه‌ای استنباط می‌کردیم که ما هم می‌توانستیم در آن شرایط قطعنامه را پذیریم. در مسأله حکومت هم همینطور شما ملاحظه می‌کنید که امام در پاسخ به مجلس خبرگان در ارتباط با اینکه ولی فقیه باید یک مجتهد مرجع تقلید باشد، یعنی در حقیقت اعلم هم باشد - چون اکثرًا حتی خود امام اعلمیت را هم شرط می‌دانند - امام در آن نامه‌شان در بازنگری قانون اساسی می‌نویسد؛ اگر مردم خبرگان را انتخاب کردن و خبرگان ملت هم مجتهد عادلی را به رهبری انتخاب کردن، قهراً این حکم نافذ خواهد شد. اصل یک تغییر در اینجا کاملاً مشهود است؛ اما اینکه حالا امام در این مقطع، نظریه قبلی اش را کنار گذاشته و دقیقاً آمده باشد به نظریه مشروعت مردمی اعتقاد پیدا کرده باشد، به نظر می‌آید که این انتظار زیادی از یک فقیه است که به این سرعت تغییر پیدا کند. اما همین که این مطالب را می‌نویسد، دلیل بر این است که در این مرحله از تاریخ به قطعیتی که سابق نگاه می‌کرده، نگاه نمی‌کند. البته بعضی‌ها توجیه هم می‌کنند. می‌گویند که بله، امام از موقعی که ولی فقیه شده است، این شیوه را تفیذ نموده است. اما شما سیاق کلام را نگاه کنید؛ چون عبارت، عبارتی نیست که من چون اجازه می‌دهم، آن ولی منتخب مردم، حکمش نافذ است. اساساً می‌خواهد یک روش والگوی دینی نشان دهد که اگر مردم خبرگان را انتخاب کنند و خبرگان هم رهبری را انتخاب کند فقیه انتخاب شده. قهراً ولی، منتخب مردم خواهد شد و حکمش هم نافذ است. بعضی از آقایون معاصر می‌گویند که نه منظور امام این است که مجتهد عادل خودش من عندا... ولی فقیه است. یعنی وقتی مردم این کار را کردن؛ كالحجر فی جنب الانسان می‌شود. یعنی اگر مردم هم این کار را

نمی‌کردند و خبرگان هم این را تعیین نمی‌کردند، این چون مجتهد عادل است، خود به خود ولايت داشت. من نظرم می‌آيد که ما به فقیه اینطوری نگاه نمی‌کنیم که یک امر لغو و عبئی را پذیرفته است که مردم اگر این کار را کردن، خبرگان تعیین کردند و خبرگان هم یک مجتهد عادلی را انتخاب کردن، همه نی تأثیر باشد. خوب، پس بقیه فقهاء که اعلم از او هستند. چه می‌شود؛ امام در کتب فقهی اش، شرایط ولايت را همین اجتهاد و عدالت می‌داند و می‌گوید مجتهد عادل ولايت دارد و حتی اعلم اگر باشد، باز هم اگر مردم و خبرگان او را انتخاب نکردند، ولايت ندارند. چطور می‌شود این انتخاب چه نقشی پیدا کرده است؟ تازه انتخاب خبرگان هم بالاصاله نیست. نفرمودند که مجموعه‌ای از فقهاء جمع شوند و این کار را بکنند. گفتند اگر مردم خبرگان را انتخاب کردند و خبرگان هم مجتهدی عادل را انتخاب کردند، قهرآ ولی، منتخب مردم می‌شود و حکم‌ش نافذ است. بالاخره معلوم است که امام یک سهمی برای رأی مردم قائل شده است. این فی الجمله اش را که نمی‌شود انکار کرد. حالا شما می‌خواهید بگوید بالجمله نه، من می‌خواهم بگویم که احتمالاً امام همچنان در مرحله احتیاط بوده، یعنی هم از رأی مردم و هم از بحث قبلی دست نکشیده است، بلکه احتیاط می‌کرده است. در بسیاری از مسائل فقهی، ابتدا وقتی موضوعی مطرح می‌شود که فقیه می‌گوید قبل از رجوع به روایتها، برویم سراغ قواعد، ببینیم حکم این موضوع علی القاعده چه می‌شود. بعد از اینکه قاعده را فهمیدیم، آن وقت به روایات رجوع می‌کنیم. ببینیم روایات هم منطبق بر قاعده یا بر خلاف قاعده است. به هر حال، آن وقت راه حل پیدا می‌کنند. آن قاعده را می‌پذیریم و روایت را هم به همین قاعده، حملش می‌کنیم. خوب، ببینید ما در این مسائل که به مسائل اجتماعی، سیاسی بر می‌گردد، آن چیزهایی که متغیر است، تغییر هم در این زمان بر خلاف گذشته که بطي بود، الآن تغییرات و تحولات واقع‌گیج

کنده شده، یعنی به فکر هجوم می‌آورد. تحولات عجیبی و غریبی دارد، اتفاق می‌افتد. بنابراین، ما با چنین مسئله‌ای مواجه هستیم و می‌خواهیم پاسخمن را به عنوان راهنمای امام استفاده کنیم. بله، ما اگر در ظواهر احکام امام دگم باشیم، آن وقت خیلی جاها باید بخشی از کلام امام را کنار بگذاریم؛ حدائق، تعارض پیدا می‌کند. در فهم کلمات و سیره امام، مشکلاتمان بیشتر از فهم کلمات معصومین (ع) و سیره آنها که نیست. در متعارضین از روایات چه می‌کنیم. بالاخره راه حل پیدا می‌کنیم، راه جمع پیدا می‌کنیم. مشکل را حل می‌کنیم و نمی‌گوییم که چون دو روایت متعارضند، از موضوع صرف نظر می‌کنیم. فرمایشات و سیره امام هم همین طور است، قطعاً امام برای حرفهایی که می‌زند، تحلیل دارد. وقتی که ما به تحلیل امام و به ملاکاتی که این حرفها از آن سرچشمه می‌گیرد، رسیدیم، آن وقت ظاهر را بآن حمل می‌کنیم و جاها بی که حمل با آن نمی‌سازد، می‌گوییم منسوخ شده است. درست مثل همان کاری که در ادلّه فقهی انجام می‌دهیم. در قرآن هم همین کار را می‌کنیم. حمل بعضی آیات ببعضی دیگر؛ مثلاً اگر با ادلّه فلسفی و عقلی به یک نتیجه قطعی رسیدیم که خدا جسم نیست، حالا اگر بر حسب مثال به یک آیه رسیدید که ظاهرش بر جسم بودن خدا دلالت داشت، اینجا چه کار می‌کنید آیه را حملش می‌کنیم. پس، اول فرمایشات امام را از مبدأ تا انتها تحلیل و ملاکاتشان را پیدا می‌کنیم تا پاسخگوی نیازهایمان باشیم. امام پیامهای ثابت داده‌اند که اینها تغییر هم نمی‌کند. این پیامها راهنمایی‌هایی کلی است که در حقیقت استراتژیها را مشخص می‌کند، اما در روشهای، مسلماً باید عقلمان را به کار بندیم و از امام حداکثر استفاده راهبردی را بکنیم. اما اگر در مورد مسائل جزئی بخواهیم از مطالب امام چیزی بیرون بکشیم، قطعاً دچار دگماتیزم می‌شویم که امام را به ضد امام تبدیل کرده‌ایم. به عنوان نمونه از چیزهایی که در وصیتنامه ایشان وجود دارد، این است که جوانها

اگر بعضی مفاسد در جامعه پیدا شد و دیدید که دستگاههای ذی ربط اقدام نمی‌کنند، شما اقدام کنید، یک توضیح و تفسیرش این است که مردم هر چیزی از منکرات را دیدند که به عقلشان می‌رسد بد است و کسی هم نمی‌آید درستش کند، خودشان می‌توانند اقدام کنند. این یک تفسیر است. این تفسیر مبهم و گنگی است که دهها سؤال بلاجواب دارد، کدام جوانها جوانهای خاص مورد خطاب بودند یا همه جوانهای ایران؟ اگر همه جوانهای ایران دیدند که یک منکری واقع می‌شود و دستگاههای ذی ربط اقدام نمی‌کنند، جوانها خود اقدام کنند. آیا امام منظورش این است؟ حالا این سؤال مطرح است که آیا دستگاههای ذی ربط به خاطر مصلحت اقدام نمی‌کنند یا چون فاسد شده‌اند و مثل قبل از انقلاب به دستگاههای ضد دین شده‌اند اقدام نمی‌کنند. اگر این طور شدند و اقدام نکردند، شما اقدام کنید. مثلاً اگر رادیو و تلویزیون ما الان آهنگها یا فیلمهایی را گذاشت که از نظر عده‌ای از جوانها فاسد و منکر بود و رادیو تلویزیون هم به کار خودش ادامه داد و هر چه اینها اعلامیه می‌دهند و سخنرانی می‌کنند، رادیو و تلویزیون توجّهی نمی‌کند، آیا باید اقدام کنند بروند رادیو تلویزیون را بگیرند. اصلاً آیا مسؤول رادیو و تلویزیون مصلحت بالاتری را در نظر نگرفته و مجبور نشده‌است همین آهنگها یی را که ممکن است، شرعاً به لحاظ فقهی و فتوای خودش حرام بداند. مصلحتاً پخش کند؟ بعضی از این فیلمها هم همینطور. این کلام ناظر به کجاست؟ یا همین کلام امام ناظر به این است که حکومت فاسد شده، خوب، فساد حکومت را چه کسی باید تشخیص دهد؟ این یک تفسیر است. تفسیر دیگر هم می‌شود از این کلام کرد که باقیه مبانی امام سازگار باشد. امام برای عقد دختر و پسر سؤال می‌کند که ازدواج را در دفتر رسمی ثبت کر دید اگر نکرده بودند، نمی‌خوانندند، می‌فرمودند باید طبق قانون وارد دفتر شود، بعد بخوانم. چرا که احتمال می‌داد فساد پیدا شود و

حقوق زن و مرد رعایت نشود. حداقل این است، که امام تا این مقدار رعایت قوانین را می‌کرد. ما باید ملاکاتی را که امام در برخورد با مفاسد داشته است، آن را در باب امر به معروف و نهی از منکر نگاه کنیم. کلام را ممکن است که از ظاهرش برگردانیم، مهمتر از روایت که نیست. بله، من این طوری نگاه نمی‌کنم که نه امام را به تنها یی قبل از پیروزی انقلاب امام می‌دانم نه امام را صرفاً از مقطع پیروزی انقلاب به بعد، می‌گوییم: امام از اول تا آخرش یک حقیقت واحد را درست می‌کند و ما باید از این حقیقت واحد، سوالهای خود را پاسخ بگیریم و این بر می‌گردد به میزان درک و فهم ما از عمق کلام امام و سیره امام هر دو با هم.

شخصیتی که امام داشتند در حدی نیست که من و امثال بنده بخواهیم و یا بتوانیم آن را تعریف و تفسیر کنیم و فکر کنیم کار تمام شد. واقعاً ابعاد امام به گونه‌ای بود که اگر عمر مبارک ایشان طولانی تر از این می‌شد، خیلی از آن وجوه و ابعاد روشن می‌گردید بزرگانی که با امام از نزدیک آشنا بودند هیچ وقت گمان نمی‌کردند که در سال ۴۲ کاملاً امام را شناخته باشند. کارهایی که امام از سال ۴۲ انجام می‌داد، احساس می‌کردند که این وجه از امام را اصلاً نشناخته‌اند و برای آنها تازگی داشت. بعد در دوران نجف و آن رفتار امام در نجف. اصلاً هر دوره‌ای از زندگی امام، یک بعد جدیدی از شخصیت امام است که تا آن شرایط پیش نمی‌آمد، آن بعد هم ظاهر نمی‌شده است. حضور امام در پاریس کاملاً یک پدیده شگفتی آور است که یک مرجع تقليد با آن فضاهایی که در حوزه‌های علمیه بر مراجع حاکم بود و آن نگاه و دیدی که در بلاد کفر در ذهن مراجع و حوزه‌های علمیه وجود داشت، این انتخاب برای محافل دینی و مردم متدين، ابتداء عجیب و غریب می‌نمود. بعد بلاfacسله متوجه شدنند که شخصیت امام شخصیت یک مرجع تقليد است و بعد هم آثار پیاپی مثبتی را که می‌دیدند، بلاfacسله آن سؤال اول از ذهنشان محو می‌شد که اصلاً

چرا امام، پاریس را انتخاب کرده، چرا نرفته به اما کن مذهبی؟ اصلاً این سؤال محو می شد. روزی بود که امام می خواست مرحوم آقای مهندس بازرگان را به عنوان نخست وزیر نصب کند. در همان مدرسه رفاه، من بودم و آیة الله خامنه‌ای و آقای صادق طباطبائی و یک نفر دیگر؛ چهار نفر بودیم دو نفر نشسته و دو نفر ایستاده بودند و با هم صحبت می کردیم. منتظر بودیم که امام بیاید و بازرگان را به عنوان نخست وزیر تعیین کنند. آیة الله خامنه‌ای در مورد شخصیت امام خمینی فرمودند و جمله قشنگی هم بود. زیرا که کار امام، کار عجیب و غریبی بود. چون خیلی از شخصیتهاي سیاسی کار را خیلی به روای خودش نمی دیدند. چون هنوز اختیار حضور داشت و ارتش دست آنها بود و رادیو تلویزیون هم دست آنها بود. امام در مدرسه رفاه داشت نخست وزیر تعیین می کرد. حالا بعضیها دولت در تبعید تشکیل می دهند در خارج از کشور، یکی می شود نخست وزیر و غیره کسی هم کاری به آنها ندارد. اما در داخل مملکت، در تهران، در مدرسه رفاه و خود مدرسه رفاه هر لحظه در معرض هجوم بود که از آسمان و زمین خمپاره بزنند. این، یک تصمیم‌گیری خاص بود. که رهبری یک انقلاب در حال انجام آن بود. با یک چیزهای خاص است یعنی - اینها علمی و تئوری نیست که بخواهند تدریس کنند. و قابل تکرار در یک صحنه مشابه باشد. من گاهی در سخنرانیهایم گفته ام که مثل داستان مادر حضرت موسی است که این بچه اش را گذاشته توی جعبه انداخت روی رود نیل، یعنی این یک چیزی کلاسیک نیست که بخواهند تعلیم دهند و درس دهند که یک مادر دیگر هم بخواهد چنین کاری را بکند. این، همین یک بار اتفاق افتاده برای یک مادر و این، ناشی از همان چیزی است که ما می گوییم الهام شد به او آیه «و او حینا الى ام موسی». این اصلاً قابل تکرار نیست و امام هم، شخصیتش را نشان می داد که این قابل تکرار هم نیست و نمی شود تقلید بکنید. آیت الله خامنه‌ای فرموند که

شخصیت‌های بر جسته دنیا، معمولاً این طور ند که وقتی از آنها انسان دور است شخصیت آنها خیلی بزرگ جلوه می‌کند؛ اما وقتی به آنها نزدیک می‌شوید، می‌بینید که عظمت و بزرگی که از دور به ذهن رسیده بود، از نزدیک آن قدر نیست. بعد ایشان می‌گفتند که امام به عکس است. وقتی که آدم نزدیک‌تر می‌شود، می‌بیند خیلی بزرگ‌تر از آن چیزی است که فکرش را می‌کردیم و او را می‌شناختیم. واقعاً هر چه زمان می‌گذشت برخلاف اینکه سنشان بالا می‌رفت و پیر می‌شدند؛ ابعاد وجودی جدیدی را از خود بروز می‌دادند. یعنی حالا من به تعبیری می‌گوییم که شاید تصور شود خیال بافی است. اما شاید واقعاً همان بحثی که در عرفان وجود دارد که انسان به مرحله‌ای از تکامل می‌رسد که در مراتب وصول انسان به حق، مورد خطاب خداوند قرار می‌گیرد. آدم احساس می‌کرد که امام به لحاظ وجودی و شخصیتی به یک منبعی متصل می‌شود که بر حسب گذشت زمان، کهنه نمی‌شد؛ یعنی نوبه نو تجلیات وجودی خاص داشت که آن شخصیت را حفظ می‌کرد. و مثلاً شما می‌بینید در سنین هشتاد و چند سالگی، حرفهایی می‌زد که جوانان دانشجوی بیست ساله چنان به وجود می‌آمدند که گویی یک رهبر جوان سی ساله است، به طوری که باید بدوند تا به او برسند؛ به طوری که آدم احساس می‌کرد پیر و فرتوت نیست؛ بلکه همچنان جوان است. در حل مشکلات حکومتی هم امام را می‌بینید که در مقایسه با یک فقیه هشتاد ساله که فتوایی را که ۴۰ سال پیش داده چنان به آن وابسته می‌شود که اصلاً نمی‌شود او را از آن فتوا جدا کرد؛ اما در حل مشکلات حکومتی می‌بینیم که امام این طور نیست. این اجازاتی که می‌دادند، این مجمع تشخیص مصلحتی که تشکیل دادند؛ این کارهایی بود که از نظر بقیه فقهاء، کارهای عجیب و غریبی به حساب می‌آمد، فقط عظمت امام بود، هم به لحاظ فقهی، همه فقهاء حوزه علمیه او را قبول داشتند و هم به لحاظ قدرت سیاسی دارای محبوبیت اجتماعی بی‌نظیری بود.

---

# اچنها

۶

## سیاست

### آیت الله احمدی فقیه یزدی

سیاست از دیدگاه امام رئیس و همیشه برای ما مطرح بوده، این است که امام چه تفاوتی با

سوالی که همیشه برای ما مطرح بوده، این است که امام چه تفاوتی با  
ساير فقهاء شيعه داشته‌اند که توانسته‌اند اين تحول عظيم را در جامعه ما  
ایجاد کنند؟

آیت الله احمدی فقیه : سوالی که فرمودید، جهات مختلف و ابعاد  
گوناگون دارد. بهتر است ابتدامقداری به کار فقهها اشاره کنم. فقه بخشهاي  
متعددی دارد: يکي بخش عبادات و ديگري بخش معاملات و ديگري  
هم بخش سياسيات و يا احکام نه به معنای اخص و در حقیقت فقه اسلام،  
در این چند بخش می‌باشد. عبادات، نوعاً ابعاد فردی را شامل می‌شود؛ اما  
شاخصه آن این است: عملی که مشروط به تقریب باشد. عبادت، قصد

قربت می خواهد، مثل: نماز، روزه و حج. یک بخش دیگر از فقه، معاملات است که در حقیقت، کارهای روزمره در ابعاد اقتصادی وغیره را شامل می شود. بسیاری از معاملات، جنبه اقتصادی دارد و به برخی دیگر هم معامله گفته می شود؛ هر چند بعد خاص اقتصادی ندارد. حتی از این معنا وسیعتر را نیز شامل می شود که در اینجا می گویند: «معامله به معنای اعم»، بهر حال، معاملات به آن اعمالی گفته می شود که مشروط به قصد قربت نیست. آن وقت معاملات به معنای خاص را تقسیم می کنند به معامله ای که نیاز به دو طرف دارد؛ طرف انشا ایجاب و طرف قبول، مثل: خرید و فروش؛ ولی در مسأله طلاق، وجود یک طرف کافی است. به این دلیل، می گوییم معاملات در دو بخش عقود و ایقاعات است.

قسم چهارم را بعضی، با عنوان «احکام به معنای اخص»؛ یعنی احکام به معنای ویژه ذکر کرده اند؛ از باب اینکه احتیاج و نیازی به انشا ندارد. جالب این است که اینجا یک قسم اساسی به نام سیاسیات وجود دارد. بعضی، احکام به معنای اخص را دو قسم کرده اند؛ یک قسم عادیات؛ یعنی احکام مربوط به زندگی عادی؛ مثل: همان لقطه، غصب و مانند آنها. یک بخش دیگر هم سیاسیات است. این تقسیم را باید این طوری ذکر کرد. بعضی از فقهاء، اساساً سیاسیات را یک قسم مستقلی ذکر کرده اند؛ ولی تعریف خاصی برای آن ذکر نکرده اند. تعریفی که ما برای سیاسیات داریم، نیاز به ملاک دارد. به این تعبیر، ملاک در سیاسی بودن چیست؟ یعنی چه ملاکی است که یک امری می شود فقه سیاسی. حالا اینجا، از جاهایی است که حضرت امام بیشتر از سایر فقهاء تعقیب کرده اند. چه بسا فقهاء دیگر چون می دیدند فایده عملی چندانی ندارد، خیلی تعقیب نکرده اند و چون مسائل مختلف فقهی را می نوشند و یا بحث فقهی می کردنند، آن را که بیشتر جنبه عملی بالفعل داشته است، مورد بحث و کنکاش و بررسی دقیق قرار داده اند، و آنچه را که فکر می کردند جنبه

---

عملی ندارد، چندان در اطرافش تحقیق نکرده‌اند. فرض کنید مرحوم میرزای نائینی، بحث معاملات را خیلی جالب دنبال کرده که معاملات چند شکل است. بعد خود عقود را به عقود اذنیه و تعهدیه تقسیم نمود، و تقسیمات خیلی جالبی کرده است؛ ولی ایشان وقتی به سیاست‌رسیده، شاید اشاره‌ای کرده باشند، ولی آنجا را تعقیب نکرده و در مقام تعریف بر نیامده‌اند.

مرحوم صاحب جواهر فقط اجمالی در بحث عقود در ابتدای کتاب تجارت دارد. و حتی در اول کتاب «الطهارة» هم تعقیب نکرده‌اند. فقط شهید اول از میان فقهاء، خیلی خوب این تقسیم را ذکر کرده‌اند؛ هر چند برای سیاست نیز تعریف خاصی بیان نکرده است. ما برای سیاست ملاک داریم و بر اساس آن ملاک، می‌توان تعریف کرد که امر سیاسی چیزی است که تدبیر نظام متوقف بر آن است. قهراً مسأله ولایت قضا و حتی مسائلی در نحوه مالیات‌گیری از اجتماع هم مطرح می‌شود، دولت و مسائلی که مربوط به ولایت و ولایت فقیه است، مسائلی که مربوط به کیفیت اداره نظام می‌شود، مسائلی که برای جلوگیری از هرج و مرج لازم می‌شود، مثل: اجرای حدود، اجرای دیات همه اینها از مصادیق علوم سیاسی است. حضرت امام هم در بسیاری از جاها تأکید دارند که آفایان علماء بروند در حدود و دیات کار کنند. هم در نجف بر این مسأله خیلی تأکید داشتند و هم بعد از تشکیل حکومت اسلامی و بر همین اساس، می‌بینیم امام در کتاب «تحریرالوسیله» خود که همان «وسیله النجاة» مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی بوده است، روی این مسأله کار کرده‌اند. با این تفاوت که مرحوم سید، تنها مقداری از مباحث ارث را نوشتند و باقی را عمرشان وفا نکرده است؛ ولی حضرت امام اینها را تکمیل کرده: یعنی قضا و شهادات و حدود و دیات را آوردند. نماز جمعه و مسائل دیگری که بعد سیاسی دارد، همه اینها را در «تحریرالوسیله» نوشته‌اند،

یعنی عملاً مسائل سیاسی اسلام را تعقیب کردن.

اگر بگوییم تدبیر نظام مربوط به عقلاً می‌شود، بحث ولایت فقهیه چه

جایگاهی پیدامی کند و آیا نقش فقه صرفاً در حد نظارت باقی نمی‌ماند؟

آیت الله احمدی فقهیه: سیاست جزء عمل مکلف است و چیزی نیست که جدا از سایر قسمتهای فقه باشد. به نظر بnde این طور که ما ذکر کردیم، از بحث نظارت فقهادقیقت می‌شود؛ برای اینکه تدبیر و اداره نظام بدون ولایت فقهیه ممکن نیست. حالا ممکن است آنچه را که در سؤال، حضرت عالی اشاره کردید، به تدبیر مسائل اقتصادی و تدبیر امور اداری برگردد که اینها مربوط به عقلات است، ولی مسائلی که حقوقی است؛ مثل: حقوق ایتمام و حقوق کسانی که غائب هستند، اینجا به نظر همه فقهاء، فقهیه باید نظر بدهد و از همین جاست که من می‌خواهم این مطالب را بگویم که بحث ولایت فقهیه جزء امور سیاسی می‌باشد؛ یعنی به عکس اینکه این بحث را برخی در قسمت معاملات ذکر می‌کنند، از جمله حضرت امام و سایر علماء؛ چراکه آنها در حقیقت بحث شیخ انصاری در کتاب «مکاسب» را دنبال کرده‌اند.

این بحث ولایت فقهیه در بین فقهاء گذشته هم بوده است، منتها در ضمن هر بخشی، به تناسب موضوع مطرح می‌شده است. می‌گفتند اینجا مربوط به حاکم شرع است؛ اما اگر بخواهیم بحثهای فنی اش را مطرح کنیم؛ یعنی از نظر علمی، جایگاهش را در فقه مشخص کنیم، در باب فقه سیاسی می‌آید؛ هر چند بعضی از معاصرین می‌گویند که ولایت فقهیه یک اصل عقیدتی است، یعنی جزو عقائد است. همان طور که نبوت و امامت را در کلام مطرح می‌کنند، به دنباله امامت، بحث ولایت فقهیه را می‌آورند. بعضی از معاصرین می‌خواستند بگویند ولایت فقهیه یک بحث کلامی است. البته ایشان بحث را از یک بعدش دیده‌اند و الا اگر از ابعاد اجرایی و نظارتی ولایتی اش حساب کنیم، یکی از مباحث اساسی بخش سیاسی

فقه، بحث ولایت فقیه است؛ زیرا ولایت فقیه برای تدبیر نظام لازم است. گفته ای که در آن، در جهت تدبیر نظام، جلوگیری از هرج و مرج مطرح می شود؛ طبعاً بحث اجرای قانون هم مطرح می شود، چون ما معتقدیم که وقتی حاکم می خواهد تدبیر نظام کند (تدبیر نظام اجرایی منظور است، نه آن نظام تکلیفی عبادی که مربوط به عبادت انسان نسبت به پروردگار است). اداره اجتماع، والی و حاکم می خواهد و والی آن، باید کسی باشد که هم قانون شرع را بداند؛ یعنی فقیه و هم اینکه عادل باشد. حضرت امام روی این دو قسمت پا فشاری دارند و خوب هم بحث کرده اند و فرموده اند: ولی فقیه باید عادل متخصص، فقیه و قانون شناس باشد تا بتواند قوانین اسلام را به نحو صحیح اجرا کند، سپس بحثهای دیگری کنارش مطرح کردند که اصلاً سابقه نداشته است. البته نمی توانیم بگوییم که فقهای دیگر این مسأله به ذهن شان نرسیده است. شاید فقهای دیگر مورد ابتلایشان نبوده است. حضرت امام قبل از اینکه در مرحله اجرا بیانند، پایه های بحث را تکمیل کردند. ایشان با مقدمه ای وارد بحث شده و فرموده اند؛ دین اسلام دینی است که در تمام شؤونات، حکم دارد، برنامه دارد. نظام اسلامی نظامی نیست که بر اساس استبداد و رأی فرد باشد، مشروطه ای هم نیست؛ بلکه نظام اسلامی. مبنی بر قانون است. ولایت فقیه؛ یعنی ولایت قانون. ایشان همچنین فرموده اند که اگر فقیه دست به کار یک موردی شد، فقیه دیگر هر چند که فقیه است؛ ولی چون این فقیه قصد انجام آن را دارد و حکومت را به فعلیت می رساند، فقیه دیگر برای او نباید مزاحمت فراهم کند. بر این اساس؛ مشخص می شود مبحث ولایت فقیه، و شعاع اجرایی ولایت فقیه، جزء سیاست اسلام است که مراحل امر به معروف و نهى هم از منکر را تعیین می کند.

در اجرای حدود، اگر هر کس بخواهد در اجتماع اجرای حد کند، هرج و مرج پیش می آید، ممکن است کسی که حد شرعی می خورد، به

مبازه پردازد. خیلی مشکلات پیش می‌آید؛ اما وقتی حاکم سرکار بود و فقیهی بود که نیرو و قدرت نظام را داشت، توانایی انجام آن را دارد. اینها می‌شود از ابعاد ولایت فقیه.

در باب شهادت، شهودی که می‌خواهند در مسائلهای که تنش زا است شهادت بدنهند، احیاناً چه بسا بعضی بیایند و بگویند چرا شما علیه ما شهادت دادید، لذا باید اینها تابع یک نظام و یک تدبیری باشد که شهادت صحیح پیاده شود.

این نظریه حضرت امام، باعث چنین تحول عظیمی شد، نقش الزامات زمان مثل ظلم حکومت پهلوی در این تحولات چه اندازه بوده است؟

آیت الله احمدی فقیه: من یک مسئله اساسی را ذکر کنم. البته اشاره شد که الزامات زمان ایشان را به این برنامه‌ها کشانده است؛ ولی نمی‌توانیم بگوییم که الزامات زمان یکی از منابع فکری ایشان بوده است؛ هر چند جهت انجام تکلیف و عمل به وظیفه الهی نوعی از مبانی انگیزه‌ای ایشان شده است. همان گونه که در قضیه تحریم تبا کو توسط میرزا شیرازی قدس سره، اصلی که داریم «اصل عدم سلطه بیگانه» است که از منابع فقهی و صریح آیه قرآن اتخاذ شده است. این، یک منبع فقهی و علمی داشته است. مرحوم میرزا از اول اتخاذ مبنابرده که در آن زمان تحریم تبا کو به مصلحت اسلام است. این مبنای ایشان شده است. همچنین وقتی مبنای امام را می‌بینیم که اسلام در شؤون سیاسی، در شؤون مختلف اسلام، حکم دارد؛ و بعد نظرشان بر این قرار می‌گیرد که نمی‌توانیم تعیض قائل شویم. ایشان هیچ تغییر مبنای ندادند. ولایت فقیه را در نجف بحث کردند. همین مطالب اجتهاد و تقلید را که در ایران فرموده بودند و چاپ هم شده بود، همین را به شکل گستردۀ تری به تناسب در ولایت فقیه ذکر کردند و بر همین مبنای تأکید کرده و فرموده‌اند که حکومت اسلام، همان حکومت

قانون است؛ یعنی حتی ولی فقیه نمی‌تواند مستبدانه رفتار کند. ولایت ولی فقیه بر اساس قانون اسلام است؛ لکن گاهی قانون اولی و گاهی، قانون ثانوی است؛ ولی به هر حال او اجرای قانون می‌کند؛ البته ظلم پهلوی انگیزه‌ای شد که امام بفرمایند وقت پیگیری این کار حالا است.

همچنین در قضیه حاج آقا مصطفی و قضیه ۱۵ خداداد که این دو را فرصت قرار دادند، یعنی انگیزه کار و زمینه انقلاب بوده است. متنهای در ۱۵ خداداد، هنوز جامعه پخته نشده بود که انقلاب به نتایج نهایی برسد. ایشان فعالیت خود را انجام دادند، باز بعد از ۱۵ خداداد، در قضیه حاج آقا مصطفی کراراً فرمودند که الان در ایران وقت انقلاب است، و در خارج از کشور پیگیری بیشتری کردنده که انقلاب را به نتیجه برسانند.

مواردی که ذکر شد، انگیزه‌هایی بوده است که این مبنای را به فعلیت برساند.

بنابر این حضر تعالی تصریح دارید که حضرت امام مبانی را تغییر

ندادند؟

آیت الله احمدی فقیه: این را با بیان دیگر هم می‌توان گفت. در واقع ارتباط حکم و موضوع است. احکام ما همانی است که منبع از منابع است؛ ولی موضوعات تغییراتی دارد. گاهی موضوعات بازمان و مکان تغییر می‌کند و موضوعات جدید پیش می‌آید که حکم جدید می‌طلبد؛ نه اینکه بگوییم آن حکم تغییر کرده است. آن حکم تا در ارتباط با آن موضوع قبلی بود، همان حکم را داشت. موضوع که وجهه‌اش عوض شد، حالا بفرمایید با زمان و مکان عوض شده است، به هر حال موضوع که عوض شد، حکم هم دیگر تغییر می‌کند.

امام فرمودند اجتهاد مصطلح کافی نیست. باید مجتهد شناس بود؛ یعنی بداند این مجتهدان هر کدام به درد چه کاری می‌خورند. این می‌شود ارتباط با موضوع اجتهاد یعنی در واقع همان اجتهاد بود که از نظر

باشد؟

مبانی علمی و قدرت علمی یک چیزی هم ضمیمه می شود برای اینکه مصاديق را باید بشناسد. آن مصاديق می شود موضوعات. بنابر این، این طور نیست که دست از آن اجتهاد اولی برداشته، اجتهاد را عوض کرده شد.

این موضوع شناس و حکم شناس باید یک نفر باشد یا باید جدا

آیت الله احمدی فقیه: البته در صورت امکان با هم باشد بهتر است؛ ولی اگر میسر نشد، ممکن است جدا باشد و هیچ مانعی هم نیست که دیگران، خصوصیاتی و موضوعاتی را که دقیق است، بشناسند و به فقیه حکم شناس ارائه دهند.

موضوعاتی مثل جامعه مدنی، احزاب و گروههای سیاسی، آزادی و رابطه ولایت با مردم، از موضوعات پیچیده علوم سیاسی هستند که به افرادی آگاه که به جوانب مختلف آن احاطه داشته باشند، نیاز دارد. آیا باید فقهای ما به آن موضوعات هم مسلط باشند که بتوانند احکام را جاری بکنند یا ما به متخصص نیاز داریم که در این رشته‌های تخصصی علوم انسانی بیانند و در حوزه کاری خودشان، موضوعات را به مجتهدین ارائه کنند و بعد آنها این احکام را صادر بکنند؟ نظر امام در این مورد چیست؟

آیت الله احمدی فقیه: نظریه‌ای که ایشان راجع به شترنج دادند، دقیقاً به موضوع شناسی مربوط بوده است و الا از نظر حکم، این همه روایات داریم که شترنج حرام است. من در یکی از حواشی بر «سراج العباد» مرحوم شیخ انصاری عرض کردم که یکی از کارهای مهم فقیه، تفکیک دقیق بین موضوع و حکم است. یکی از خدماتهای بزرگی که حضرت امام به حوزه‌ها کردند، همین مسأله بود. ملاحظه بفرمایید، هر چه که قمار باشد، حرام است؛ اگر با تسبیح هم قمار شود، حرام می شود؛ چون تسبیح، مصدق قمار می شود. چه بسا در بعضی جوامع، شترنج مصدق قمار است و حرام باشد، ولی اگر چنانچه شترنج یکی از وسائل ورزش فکری

---

ریاضی شد، دیگر این شترنج، مصدق آن حکم نیست. این موضوع از آن حکم تفکیک شده است و نمی توان به آن روایات استناد کرد.

حضرت امام در اینجا تفکیک بین موضوع و حکم داشتند. امروز موضوع شناسی یکی از وظایف مهم فقیه است. بعضی اشکال کرده اند که پس فقیه، هفتاد سال زحمت می کشد تا احکام را بشناسد؛ دویست سال هم باید زحمت بکشد موضوعات را بشناسد پس عمر چه کسی وافی است؟ پاسخ این است که این طبعت مسئله است. یا باید یک فقیه خوش استعداد باشد تا موضوعات را بفهمد، ولی اگر موضوع را نفهمید یا حکم به احتیاط می کند یا اینکه فتوای او بدون تشخیص موضوع صادر می شود. که در این صورت به آن فتوانمی توان عمل کرد. البته ممکن است فقیهی، موضوعات را با استفاده از اشخاص متخصص کارشناسی کند و از کسانی که کارشناس هستند نظر بخواهد تا به آن موضوع آگاه شود و بعد فتوا دهد. و اگر چنین نشد، راه حل دیگری دارد و آن تبعیض در فتوا و مرجعیت است. ما باید مرجع سیاسی، مرجع معاملی و مرجع عبادی داشته باشیم. اگر گفته شود که فقیه باید دویست سال عمر بکند، بله ناچار است، برای اینکه ما می گوییم حکم، بدون شناختن دقیق موضوع، امکان ندارد. اگر برای یک فقیه ممکن نشد، باید تقسیم کار کنند. فرض کنید در موضوعاتی که شما در سؤالتان اشاره کردید، آن فقهای دیگر نظر بدھند و که مربوط به طهارت و نجاست و اینهاست، فقهای دیگر نظر بدھند و دقیق بشوند. خیلی از نظریات فقهی که آن با احتیاط عنوان شده است باید فقهای متخصص حکمش را معین کنند.

منظور شما تجزی در اجتهاد است؟

آیت الله احمدی فقیه : من تجزی نمی گویم. بینید، به نظر من اجتهاد، همان اجتهاد مطلق است. علم و اجتهاد تخصصی غیر از تجزی است. اجتهاد متجزی، یعنی محدود به درد نمی خورد. باید اجتهاد مطلق باشد.

تنها در عین اینکه اجتهاد مطلق است و نسبت به همه ابعاد، فقیه صاحب نظر است؛ ولی مع ذالک، به خاطر این گونه مشکلات، اعلم تخصصی نیاز است.\* و در حقیقت باید اعلمیت تخصصی جای اعلمیت نسبی را بگیرد. در کتاب «عروة الوثقى» تصریح کرده‌اند؛ فقیهی که در بعضی از مسائل اعلم است و فقیه دیگر در بعضی مسائل دیگر اعلم می‌باشد، مادامی که اصطکاکی پیش نماید، در این مسائل به دیگری مراجعه کند. یک سری از موضوعات است که استنباط در آن لازم است و دخالت در آن، کار خود فقیه است. موضوعاتی؛ مثل: وطن، غنا، سفر، اینها خود فقیه باید برود دنبالش؛ ولی یک سری از موضوعات استنباطی مثل همین مسائل سیاسی و اقتصادی و پزشکی، اینها این طور نیست و فقیه از متخصصین کمک می‌گیرد.

#### سایر ویژگیهای اجتهاد امام را در چه می‌بینید؟

آیت الله احمدی فقیه: بسیار است و در این گفتار گنجایش ندارد ولی اشاره به بعضی از آن جهاتی که در ارتباط با فقه سیاسی و مانند آن می‌باشد مناسب است مانند بحث تبعد و تحجر. تبعد غیر از تحجر است. تبعد آن است که از نظر استنباط، آنچه برای انسان ثابت شد، انسان به آن متعبد باشد، ولی آنچه ثابت نشد، نمی‌توان به آن متعبد بود. حضرت امام در مورد شترنج وقتی به نتیجه‌های همانند بعضی از علماء مبنی بر حرمت آن نرسیدند، فتوا به حرمت آن (در فرض آنکه وسیله قمار نباشد) ندادند.

ویژگی فقه سیاسی امام در مقایسه با سایر علماء، شناخت دقیق موضوع و حکم شرعی آن بوده که ایشان توانسته‌اند این تحول را به وجود آورند. یکی از کارهایی که خیلی برای فقیه مهم است، این است که موضوعات و موارد مورد ابتلا را خوب بشناسد و آنگاه حکم آن را بیان کند. به نظر بنده، یکی از علمایی که این تحول را توانستند انجام بدند و مشکل را چه

\*- در حاشیه منتخب المسائل، ج ۱، ص ۱۵۳ این بحث مطرح شده است.

---

از نظر موضوع و چه از نظر احکام، خوب تشخیص دادند و آنگاه در صدد حکم‌ش بردند، حضرت امام بوده‌اند.

حالاً مثالی را عرض می‌کنم. شما ملاحظه بفرمایید، من می‌خواهم یک مثال از هماهنگی شناخت سیاسی با هماهنگی فقهی در کارهای حضرت امام عرض کنم که اینها همه از خصوصیات حضرت امام است. ایشان ظلمهای پهلوی و پرسش را در ایران دیده بودند. در این مورد، مرحوم حضرت آیة‌الله بهاء الدینی، می‌فرمودند که زمان رضاخان، پهلوی اول در فیضیه بعضی از اساتید و مراجع بودند که خبر آوردن مأمورین پهلوی می‌خواهند به فیضیه حمله کنند. آقایان متحریر شدند که در این کار چه کنند و بعضیها در مانده شده بودند. حضرت امام فرمودند: اگر آمدند ما مقاومت می‌کنیم. و شاید این نوع برخورد از ویژگیهای خانوادگی حضرت امام باشد. برای مثال زمانی در خمین در دوره پهلوی اول، جلسه‌ای از طرف حکومت وقت برای کشف حجاب تشکیل شده بوده، که سران منطقه را هم به آن جلسه دعوت می‌کنند. یکی از خویشان امام که ظاهراً دایی حضرت امام بوده است، در آن جلسه می‌ایستد و شروع می‌کند حقایق دینی را گفتن که جریان حضرت امام حسین و ائمه دیگر و جریان کربلا را نقل می‌کند و جهات شرعی و جهاتی که مربوط به ائمه بوده و ظلمهایی که بر ایشان رفته را با بیانی رسا شرح می‌دهد، می‌گویند؛ جلسه تبدیل به مجلس عزاداری امام حسین می‌شود و به جای کف زدنها و شادی، مجلس دگرگون می‌شود همه گریه می‌کنند. به هر حال، آیة‌الله بهاء الدینی می‌فرمودند که حضرت امام نظرشان این بوده که اگر مأمورین به فیضیه آمدند، مقابله و مقاومت کنند. گویا در یک جریانی هم ظاهراً ایشان یک سیلی به یکی از مأمورین زده بودند. البته به این معنا که سایر علمایی که آن زمان بودند، آنها هم رضایت قلبی نداشتند. صحبت این است که ایشان یک شجاعت و صراحة در بیانی داشتند که این حالت

---

شاید در دیگران کمتر بوده است. همان طور که یکی از مراجع سابق می‌گفت: فهم و شجاعت و توانی که ایشان دارند مانداریم، و اینها از خصوصیات فردی ایشان می‌شود و گرنه حکم شرعی را علماً دیگر هم می‌دانستند؛ ولی چه بسا اگر درگیر می‌شدند، نمی‌توانستند مثل امام به دفاع پردازنند.

علمای خیلی بزرگ در مورد حضرت امام عین این تعبیر را گفته بودند و به نظر ایشان صحّه می‌گذاشتند. وقتی قضیه ۱۵ خرداد شده بود، یکی از آقایان این طور گفته بوده که روز قیامت ظرف بزرگی از خون می‌آورند جلوی ما و می‌گویند تو در این خونها شریک هستی و ما وحشت داریم، اما حاج آقا روح الله خمینی در مسائل روشن است و مسائل را خوب می‌فهمد و لذا ما نمی‌توانیم مثل ایشان تصمیم بگیریم، بعضی از آقایان بعد از ۱۵ خرداد می‌گفتند که ما افتخار می‌کنیم که کاری نکردیم که دستمنان به خون آلوده شود.

مثال دیگر، در موردی است که حضرت امام پیغام داده بودند که بروید به آقایان موضوع را بگویید و ایشان همیشه اصرار داشتند که سایر علمای را در مسیر خود بکشانند.

مورد دیگر، خدا رحمت کند مرحوم آیة الله گلبایگانی را، زمانی قبل از انقلاب که البته در خدمت ایشان در درس و مذاکرات علمی بودم در آن زمان، کتابی نوشته شده بود به نام «۲۳ ساله بعثت» که گویا با قلم آقای علی دشتی نوشته شده بود. البته انشای مطالب کتاب از دیگری بود علی دشتی پیر مردی بود که در آن زمان در مجلس و مانند آن بود تا این او اخر بعد از انقلاب هم زنده بود و بعد از انقلاب هم دستگیری شد و بودند. علی دشتی خیلی خوش قلم بود. آیة الله حاج شیخ مرتضی حائری می‌فرمودند که باید جلوی چاپ این کتاب گرفته شود. در این کتاب، نویسنده به تناقضات بین اندیشه‌های دینی و کشفیات جدید اشاره می‌کرد.

گویا انشا کننده مباحث آن کتاب، مقاصد خاصی داشته است. برای مثال بعضی از متدينین می‌گفتند، قرمز شدن خورشید هنگام غروب آفتاب، نشانه خون امام حسین علیه السلام است در حالی که این مطلب با استدلالهای علمی و فق نمی‌دهد، به هر حال، این کتاب به نام ۲۳ ساله بعثت چاپ هم شده بود؛ متنها بعد، از انتشار آن جلوگیری کرده بودند ما این کتاب را در نسخه‌هایی تکثیر کردیم و نسخش را به قم آوردیم و به علماء هم دادیم به آقای حائری که یک نسخه دادم ایشان گفتند که باید جلوی چاپش گرفته شود خدمت حضرت آیة‌الله گلپایگانی هم رفتم البته با ایشان علاوه بر اینکه استاد ما بودند عقد اخوت هم بسته بودیم. روز ماه رمضانی بود و ما رفتم آنجا. ایشان مشغول قرائت قرآن با صوت بودند. عرض کردم چنین موضوعی است و کتاب را به ایشان برای مطالعه دادم. گفتند؛ خودتان بخوانید من حالش را ندارم، وقتیش را هم ندارم برای من بخوان، من چند صفحه از جاهای حساسش را برای ایشان خواندم، ایشان فرمودند می‌خواهد بگویید نه پیغمبری، و نه خدایی، بوده این باید جوابش را بنویسن. بعد یک نکته بسیار جالبی فرمودند و آن اینکه دیگران بالاتر از این حرفها را هم گفتند ولی کسی که خوب توانست از عهده جواب آنها برآید و سر و صداها را بخواباند آقای خمینی بودند آقای خمینی که کشف اسرار را نوشتند سر و صداها خوابید، این خاطره فهم و درک بالای امام را می‌رساند. بعد آیة‌الله گلپایگانی فرمودند نسخه‌ای از آن را به نجف خدمت ایشان بفرستیم.

یکی از اثراتی که به تبع همین قضیه است این است که حضرت امام وقتی از ایران به ترکیه تبعید شدند، به تحریر مسائل قضا، دیات و حدود پرداختند. فکرشان این بود که با سرنگونی طاغوت، همه این احکام مورد احتیاج ما می‌باشد. این بصیرت ایشان بوده که بعداً وقتی انقلاب پیروز می‌شود و نهضت نتیجه می‌گیرد، همه این مسائل مورد احتیاج می‌شود.

یک مثال هم از ولایت فقیه بزنم. بسیاری این نظر را داشتند که اگر روحانیون سرکار بیانند خودشان با هم نمی‌سازند. این مسئله را شما ببینید که امام در ضمن ولایت فقیه بیان کردنداگر فقیهی تصمیم‌گرفت کارهایی را انجام بدهد مخالفت دیگران با او جایز نیست. و نیز این مبنایی که حضرت امام داشتند در قضیه کاپتو لاسیون باعث شد که ایشان در چهارم آبان بفرمایند که اگر من به جای آنها بودم آنها را منع می‌کرم و می‌گفتم که چادر سیاه بالا ببرند. کسانی که می‌گویند باید خفه شد اینجا هم باید خفه شد (این اشاره به بعضی از افرادی است که می‌گفتند ما موظف به سکوت هستیم)، نه الان تکلیف سکوت نیست «والله گناهکار است کسی که داد» نزند برای اینکه اسلام در خطر است بعدش هم این تعبیر را دارند که «رفت اسلام» و همه مردم گریه کردند.

با همین مبانی، ایشان تقدیم مداراتی را تبیین کردند، البته نه به این معنا که تغییر داده باشند. در منابع هم بوده است. استخراج و نامگذاری این مورد؛ یعنی تقدیم مداراتی در مقابل اهل تسنن است که ریشه قرآنی هم دارد. ایشان وقتی رساله‌ای در اصول به مناسبت مباحثی می‌نویسنند، همچنین وقتی که قاعدة لا ضرر را بحث می‌کنند، به دید حکومتی هم نگاه می‌کنند. همین طور در اجتهداد و تقليید، سبک ایشان با سبک مرحوم آخوند در کفايه فرق می‌کند. در کفايه، تنها تعریف اجتهداد و تقليید و دو تا مسئله مهم یعنی بقا بر تقليید میت و تقليید اعلم مطرح شده است؛ اما حضرت امام وقتی که بحث اجتهداد و تقليید را مطرح می‌کند قضیه شؤون و مناصب فقیه را نیز مطرح می‌نماید. یکی از مناصب فقیه، افتا است. حجیت فتوا برای خودش و افتا برای غیر، یکی دیگر از مناصب فقیه، مقام قاضی بودن فقیه است، به عبارت دقیقت، نفوذ حکم او را مطرح کرده‌اند که مربوط به بحث ولایت فقیه است و یک جهت جالبتر اینکه، تمام احکام اسلامی را در شعاعهای مختلف شؤون فردی - اجتماعی - سیاسی اقتصادی اشاره

می‌کنند. البته دیگران هم اینها را دیده‌اند؛ ولی چه بسا می‌گفتند ما تکلیفمان احکام عبادی و معاملی است؛ چون عبادات و معاملات مورد ابتلا است و مردم از ما سؤال می‌کنند. شاعع دیدشان این بود. امام وقتی ولايت فقیه را مطرح کردند، همین مباحث را بحث کردند، همراه با یک بیان جدیدتری که حکومت اسلامی از نوع حکومت قانون است، نه از نوع حکومت مشروطه؛ نه از نوع حکومت استبداد؛ بلکه حکومت قانون است. حکومت قانون، حکومت فقه است هر چند در همان «الرسائل» ایشان تعبیر به قانون کمتر دارند، ولی کل نظریات ایشان هماهنگ می‌باشد و یکی از آقایان در جایی می‌گفت: که بین اینها نوعی تفاوت است؛ باید توجه داشت که نه، این طور نیست. نظریات امام این جنبه را دارد؛ که با این سبک بیان یعنی همان مبانی حکومت اسلامی است که حاکم باید مجری قوانین اسلام باشد. البته روشن است که باید همه مردم تابع قانون باشند. و امام اصول حکومت را بیان می‌کردند و لذا آن بحث درباره ولايت (در نجف) بیشتر راجع به تأسیس حکومت اسلامی است. ولی وقتی زمان اجرای حکومت رسید، می‌فرماید، مردم نقش پذیرش را دارند اما اساس را ولايت حکومت دارند و لذا در قضیه تغییر حکومت که مربوط به ۱۲ فروردین بود، ایشان اصرار دارند که مردم در قضیه بیایند؛ چرا که مردم نقش اساسی دارند. یعنی مبانی حکومت اسلامی را همان مبانی که حکومت را تصویب می‌کند، تشکیل می‌دهد و پیاده شدنش جزء حضور مردم امکان ندارد. حتی به نظر بنده، این فرمایش ایشان که فرمودند بدون حضور زنان انقلاب نمی‌شد، بعضی آقایان طرحشان این بود که نسبت به زنها، ما مانع آنها بشویم؛ زنان نباید در مجتمع رسمی حضور داشته باشند؛ ولی حضرت امام از این تفکر نهی کرده بودند و می‌گفتند؛ انقلاب ما مرهون زنهاست؛ چرا ما جلوی زنها را بگیریم. حالا ببیند که از دیدگاه بعضی، زنان حق آمدن ندارند؛ ولی امام می‌گفتند در حکومت، زنها هم

باید شرکت داشته باشند. در آیه‌ای از قرآن، مومنین و مومنات، مسلمین و مسلمات در کنار یکدیگر ذکر شده است. امام می‌فرماید، همه مردم موظفند، چون امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از دین، وظیفه همه است، بنابراین، پشتیبانی از حکومت و نظام هم، وظیفه همه اهل ایمان است.

### چه تفاوتی بین دیدگاه حضرت امام و مرحوم نائینی در این مورد

وجود دارد؟

آیت الله احمدی فقیه: البته مرحوم نائینی کلامی دارند که من ترجیح می‌دهم که اینها را مخلوط نکنیم. ایشان حکومت مشروطه را دفع افسد به فاسد می‌دانند؛ لذا صد درصد مشروطه را امضا نکرده است؛ ولی صحبت حضرت امام این است که ایشان با آوردن جمهوری اسلامی، می‌خواهند بفرمایند که همه احکام دین را باید با جمهوری پیاده و عملی کرد، نگذارید احکام و مقررات در کتابها دفن شود. این خیلی مهم است که ما مردم را به کار بگیریم و مردم هم خود را مؤلف بدانند که این کار را انجام بدھند.

بعضی می‌گویند اگر فقیه رأی مردم را امضا نکند، رأی مشروعیت

ندارد. نظر حضرت عالی درباره دیدگاه امام در این خصوص چیست؟

آیت الله احمدی فقیه: مشروعیت و نفوذ حکومتی غیر از مشروعیت و نفوذ فردی است. ممکن است نفوذ فردی جای خودش باشد؛ اما با آن بعد حکومتی که تنفیذ حکم می‌کند، فرق داشته باشد، اساساً احکام حکومتی با احکام فردی با هم فرق دارند، اینکه حضرت امام فرمودند تا تنفیذ نشود، فایده‌ای ندارد؛ این، حکم حکومتی و مربوط به لوازم حکومت است.

یک مثالی از وکالت می‌زنم. از نظر شرعی، وکالت یک امر جایزی است. شما، بنده را مثلاً برای خرید و فروش وکیل کردید. ساعت بعد اگر خواستید عزل کنید، مانعی ندارد؛ چون وکالت جایز است. وکالت در

---

مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی هم از همین مقوله است؛ اما اگر کسی را وکیل می‌کنند، ما این را می‌دانیم که با فوت مؤکل، وکالت باطل می‌شود. این همه مردم به وکلای مجلس رأی دادند، خیلی از این مردم فوت می‌کنند، آیا وکالت نمایندگان باطل می‌شود؟ می‌گوییم خیر، زیرا این وکالت از حوزهٔ فردی بیرون آمده است، همان وکالت هم هست؛ ولی چون با حکم حکومتی ولی فقیه آمده، این وکالت تنفیذ می‌شود. توجه فرمودید. ضمانت اجرایش، از بعد حکومتی است و از بعد حکومتی تنفیذ می‌شود، ولذا، اساساً چه کسی گفته که رأی مردم بی ارزش است. امام هیچ جانفرمود که رأی مردم بی ارزش است. مشروعيت و عدم آن از همین باب است.

#### مبنا فقهی این ارزش دادن به رأی مردم در حکومت چیست؟

آیت الله احمدی فقیه : رأی مردم یا اصلاً این انتخابها از باب وکالت است؛ چون خود وکالت یک امر معاملی است. همان طور که به محضر می‌روند و وکالت یک نفر راجع به اموال تنفیذ می‌شود؛ همین طور، در انتخابات، به اشخاص وکالت می‌دهیم. آیا می‌شود وکالت یک نفر برای کارهای روزمره اقتصادی هیچ ارزشی نداشته باشد؟ این حرف از کجا در آمده است. ما در منابع شرعی داریم که عمل انسان محترم است، مگر می‌شود که عمل انسان در وکالت، در تجارت، در بیع محترم باشد، ولی در انتخاب‌ها محترم نباشد؟ یقیناً روح امام از این حرف راضی نیست و تصمیم و اراده انسانها در حد خودشان حجت دارد؛ ولی از بُعد حکومتی، احتیاج به تنفیذ ولی فقیه دارد.

مسئله دیگر رعایت مصلحت افراد است؛ همان طور که ولايت پدر بزر زند، با رعایت مصالح فرزند است. آیا پدر می‌تواند فرزندش را آتش بزند؟ اصلاً معنای ولايت پدر بزر فرزند یعنی مسائل او را حل کردن خداوند ولايت را به پدر داده برای مصالح او، ولايت پدر بر دختر نسبت

به ازدواج برای چیست. برای اینکه مصالح او را رعایت کند. اصلاً معنای ولایت؛ یعنی مصلحت کسی که زیر مجموعه این ولایت است، حفظ شود. کسی که حکومت امت را بر عهده می‌گیرد، جز مصلحت امت به چیزی توجه ندارد. لذا جمع این دو نظریه، به این است که بگوییم حقوق فردی به جای خودش محفوظ است. مصلحتی که ولی فقیه می‌بیند، شعاع ولایت فقیه؛ یعنی مصلحت امت می‌باشد. مصلحت نظام مربوط به ولایت فقیه است، تنفيذش هم مربوط به این حوزه است. و لذا حضرت امام می‌فرمایند «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت آسمانی نرسد»؛ یعنی موضوع ولایت فقیه مصلحت عامه مردم است. مطالب دیگری هم هست که به فرصت مناسب و وقت وسیعتری موكول می‌شود خداوند متعال توفیق علم و عمل صالح بر اساس نیت صادق عنایت فرماید.

از اینکه وقت خودتان را در اختیار فصلنامه گذاشتید سپاسگزاریم.